



## بررسی و نقد بومی‌سازی نهضت فلسفه برای کودکان و نوجوانان با نگاهی به کتاب

کودک فیلسوف، لیلا

حمیده گرگی<sup>۱</sup>، امین ایزدپناه<sup>۲</sup>

### چکیده

هدف از این پژوهش بررسی کتاب کودک فیلسوف، لیلا به عنوان نمونه‌ای از کارهای بومی‌سازی صورت گرفته در زمینه فلسفه برای کودکان و نوجوانان در ایران است. براین اساس در پی پاسخ به این سه پرسش هستیم: ۱. معنای بومی‌سازی از نگاه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در پیوند با بحث فلسفه برای کودکان و نوجوانان چیست؟ ۲. در کتاب کودک فیلسوف، لیلا کدام معیارهای بومی‌سازی در نظر گرفته شده است؟ ۳. نقاط قوت و ضعف بومی‌سازی در این اثر داستانی چیست؟ برای پاسخ به پرسش نخست از روش تحلیل محتوای استقرایی، برای پاسخ به پرسش دوم از تحلیل محتوای قیاسی و برای پاسخ به پرسش سوم از تحلیل محتوای تاملی استفاده شده و رویکرد تفسیر داده‌ها نیز توصیفی - تفسیری است. یافته‌های پژوهش گواه بر این است که پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تعریف دقیق و مشخصی از بومی‌سازی برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان ارائه نداده است و رویکرد مشخصی نسبت به بومی‌سازی ندارد. بومی‌سازی این کتاب، که بر اساس کتاب لیزا انجام شده، از نوع تهذیبی است و تغییراتی که در کتاب با ادعای بومی‌سازی انجام گرفته است عبارتند از تغییر ۱. اسامی ۲. شعر ۳. زمان ۴. مکان ۵. توصیف‌ها ۶. ترجمه ۷. محتوا ۸. روابط ۹. فراموشی مولف ۱۰. تضاد ۱۱. حذف و اضافه. بارزترین تغییر صورت گرفته در کتاب مربوط به تغییر نام‌های خاص است. به نظر می‌رسد به جای رویکرد بومی‌سازی محتوای غیربومی برنامه فلسفه برای کودکان بهتر است رویکردی جایگزین شود که به دنبال تولید محتوای اصیل و متناسب با شرایط فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران است. این مساله، با توجه به توانمندی‌های نویسندگان و تصویرگران ادبیات کودک و نوجوان ایران، امکان‌پذیر است و تعامل میان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با آفرینندگان آثار ادبی می‌تواند به آفرینش آثار خوبی برای برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان بینجامد.

واژه‌های کلیدی: بومی‌سازی. فلسفه برای کودکان و نوجوانان. لیزا کودکی در مدرسه. کودک فیلسوف، لیلا.

۱. دانشگاه شیراز، بخش مبانی آموزش و پرورش، شیراز، ایران، rahvar20@yahoo.com (نویسنده مسئول)

۲. دانشگاه شیراز، بخش مبانی آموزش و پرورش، شیراز، ایران، amin423@yahoo.com



## ۱- مقدمه و بیان مسأله

نهال فلسفه برای کودکان نزدیک به نیم قرن است که شکوفا شده و با وجود اینکه قدمت زیادی ندارد اما آثار فراوانی در این زمینه به رشته تحریر درآمده است. با ورود این برنامه به دیگر مناطق جهان برخی از کشورها براساس تفاوت فرهنگ و موقعیت خود با کشور آمریکا که مبدا این برنامه است درصدد بومی‌سازی فلسفه برای کودکان برآمدند و بر این اساس، آثار جدیدی را خلق کردند. ایران یکی از کشورهایی است که برخی از افراد و موسسات آن به این بحث اقبال نشان داده و با نگارش کتاب‌هایی مدعی بومی‌سازی فلسفه برای کودکان هستند. بررسی آثاری که در این زمینه نگارش یافته‌اند می‌تواند گامی مهم در راستای بهره‌وری بیش‌تر از این برنامه و غنای آن باشد.

بومی‌سازی به معنای «اشاعه، انطباق و رشد پارادایم دانش، فناوری، هنجارهای رفتاری و ارزش‌های محلی در موقعیت و بستر خاص است» (قاسم‌پور دهقانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۱). بنابراین دانش بومی، دانشی است که در بستر اجتماعی، فرهنگی، تاریخی ویژه‌ای قرار دارد. موضوعی که در بحث از بومی‌سازی باید موردتوجه قرارگیرد، بیان تفاوت بومی‌سازی با اسلامی‌سازی است چرا که در بسیاری از تحقیقات، بومی‌سازی با اسلامی‌سازی و علم دینی امری واحد فرض شده است (باقری، ۱۳۸۷؛ برزگر، ۱۳۸۹؛ خواجه‌سروی، ۱۳۸۹؛ مختاری و همکاران، ۱۳۹۰؛ هدایتی، ۱۳۹۰؛ تقوی، ۱۳۹۱؛ نوذری، ۱۳۹۱)؛ در صورتی که تمایزهای اساسی میان آن‌ها وجود دارد. بومی‌سازی به معنای علمی است که با بستر تاریخی و فرهنگی و شرایط اجتماعی و فرهنگی یک جامعه سنخیت دارد و پدیده‌ای تاریخی است اما علم اسلامی، نسبی نیست و محدود به محل و مکان خاصی نیست بلکه فرامکانی و فرازمانی است؛ بومی کردن در معنای خودش محلی بودن و تاریخی بودن را دارد (پارسانیا و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۰). عده‌ای نیز معتقدند اسلامی‌سازی علم، زیرمجموعه جریان گسترده‌تری به نام بومی‌سازی علم است (قرائی سلطان‌آبادی، ۱۳۹۴: ۱۱). بنابراین مسأله بومی‌سازی بسته به جهت‌گیری ایدئولوژیک، گستره‌ای حداقلی و حداکثری خواهد داشت و تعریف آن محدود و گسترده خواهد شد.

فلسفه برای کودکان و نوجوانان از جمله مباحثی است که امروزه در مورد بومی‌سازی آن نظرهای مختلفی مطرح می‌شود. براساس تعریف لیپمن آنچه فلسفه برای کودکان و نوجوانان نامیده می‌شود، تلاشی است برای بسط فلسفه، با این هدف که بتوان آن را همانند نوعی آموزش به کار برد. این فلسفه، آموزشی است که در آن از فلسفه برای واداشتن ذهن کودک به کوشش جهت پاسخگویی به نیاز و اشتیاقی که به معنا دارد، بهره برده می‌شود (ناجی، ۱۳۹۳: ۲۸). در فلسفه برای کودکان، اندیشه را به کودکان آموزش نمی‌دهند بلکه تلاش بر این است که کودکان اندیشیدن را فراگیرند.

مراکز متعددی در مباحث نظری و عملی مربوط به بومی‌سازی فلسفه برای کودکان و نوجوانان فعالیت می‌کنند،



گروه فلسفه برای کودکان و نوجوانان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی از جمله این مراکز است. این مرکز جهت دستیابی به اهداف خود، مجموعه‌ای از تحقیقات تجربی و نظری را به صورت رسمی آغاز کرده است که از جمله این تحقیقات می‌توان به ترجمه و تدوین کتاب‌های فلسفه برای کودکان و بومی‌سازی آن‌ها اشاره کرد. کتاب *کودک فیلسوف، لیلیا* اثر سعید ناجی که با همکاری زهره صادقی‌ابدی و رومینا سادات کرمانی از سوی انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر شده است اولین گامی است که از سوی این گروه در جهت بومی‌سازی فلسفه برای کودکان و نوجوانان برداشته شده است. این کتاب، اقتباسی از *لیلیا* نوشته متیو لیپمن بنیان‌گذار برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان است. از جمله تحقیقاتی که درباره این کتاب صورت گرفته می‌توان به مقاله‌های «کودک فیلسوف، لیلیا» (موسوی، ۱۳۹۱) و «*لیلیا* و *لیلا*، تمایزها و شباهت‌ها» (کرمانی، ۱۳۹۱) اشاره کرد که به معرفی تحلیلی کتاب پرداخته‌اند. هرچند این تحقیقات ارزشمند هستند اما به صورت عمیق و دقیق به مفهوم بومی‌سازی در این اثر نپرداخته‌اند و انجام تحقیقاتی بیش‌تر در این مورد ضروری است. چون این کتاب عنوان نمونه بومی‌سازی شده و میهنی را یدک می‌کشد، بررسی دقیق آن می‌تواند گامی مهم در جهت آشنایی با بومی‌سازی برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و شناخت نقاط قوت و ضعف این کار باشد. بنابراین هدف پژوهش حاضر بررسی مفهوم و سطح بومی‌سازی در کتاب *کودک فیلسوف، لیلیا* و نیز کشف نقاط قوت و ضعف آن است. براساس این هدف پرسش‌های زیر مطرح می‌شود: ۱. معنای بومی‌سازی از نگاه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در پیوند با بحث فلسفه برای کودکان و نوجوانان چیست؟ ۲. در کتاب مورد بررسی چه معیارهای برای بومی‌سازی مورد نظر بوده است؟ ۳. نقاط قوت و ضعف بومی‌سازی در این اثر داستانی فلسفه برای کودکان و نوجوانان چیست؟

## ۲- پیشینه پژوهش

برنامه فلسفی سوفیا از رادیو گفتگو در ۴ برنامه خود به معرفی فلسفه برای کودکان و نوجوانان در ایران پرداخته است که سه برنامه اول با حضور روح‌الله کریمی (از اعضای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) و فائزه رودی (از کارشناسان برنامه فبک در ایران) و برنامه چهارم با میزبانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با حضور سعید ناجی (از اعضای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) و لیلیا مجیدحبیبی (از فعالان رشته ادبیات فارسی در ایران) برگزار شده است. در برنامه اول با عنوان «چیستی و تاریخچه فبک» (۱۳۹۴/۵/۱۷) در مورد لیپمن و کار او، تعریف و هدف فبک، شیوه اجرای فبک و پیشینه‌های مرتبط با فبک در مشرق و مغرب زمین؛ بحث و گفتگو شده است. در برنامه دوم با عنوان «محتوا و روش علمی فبک» (۱۳۹۴/۶/۱۴)، ارتباط فبک با رشته‌های دیگر (فلسفه، تعلیم و تربیت، روانشناسی و ادبیات کودک)، معنای فبک (خاص و عام)، روش بررسی



مسائل در فبک (عقلی و تجربی)، کمبودهای پژوهشی فبک (ضرورت بومی‌سازی)، جایگاه ادبیات در فبک، جایگاه فبک در دو مکتب فلسفی تحلیلی و قاره‌ای، اهمیت داستان‌نویسی برای فبک و کارگاه‌های آن در ایران و ویژگی داستان‌های مناسب حلقه کندوکاو مطرح شده است. در برنامه سوم با عنوان «انواع فکر در فبک و جریان‌های آن در ایران» (۱۳۹۴/۶/۲۱)، معنا و جایگاه سه تفکر (انتقادی، خلاق و مراقبتی) در فبک، تعارض و همراهی دو تفکر نقاد و خلاق، تربیت اخلاقی در فبک با اشاره به عادت‌سازی و سازگاری سه حوزه باور و گفتار و رفتار، معرفی گروه‌های فعال فبک در ایران، نظریه‌های مختلف بومی‌سازی فبک و وضعیت فبک در ایران مورد بررسی قرار گرفته است. برنامه چهارم با عنوان «داستان‌های حلقه کندوکاو فبک» (۱۳۹۴/۶/۲۸) به بررسی ویژگی، کارکرد و جایگاه داستان در فبک پرداخته است.

دهمین نشست هم‌اندیشی مربیان و فعالان فلسفه برای کودکان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با عنوان «مفهوم بومی‌سازی در برنامه فلسفه برای کودکان» (۱۳۹۳/۹/۴) با حضور سعید ناجی، مهنوش هدایتی و روح‌الله کریمی به بررسی رویکردهای موافق و مخالف بومی‌سازی فبک (اخباری‌مسلمان، فلسفه ایرانی - اسلامی، گزینش)، بومی‌سازی در ۶ حوزه (بنیان‌های نظری، اهداف و کارکردها، روش، برنامه درسی، تسهیل‌گر یا مربی و ابزارهای اجرایی)، ملاک بومی‌سازی (حفظ اساس و مناسب‌سازی جزئیات) پرداخته است.

موسوی (۱۳۹۱) به صورت مختصر به معرفی تحلیلی کتاب کودک فیلسوف، لیلا پرداخته است و مهم‌ترین برتری این کتاب را نسبت به دیگر مجموعه داستان‌های فکری موجود در بازار، قهرمانان آن دانسته است که از جنس کودکان ایرانی هستند، در همان مکان زندگی می‌کنند و دغدغه‌های مشابهی با کودکان ایرانی دارند.

رومینا کرمانی (۱۳۹۱) نیز به معرفی تحلیلی دو کتاب لیزا و لیلا پرداخته است. در این پژوهش کتاب لیلا به عنوان نمونه‌ای بومی‌سازی شده معرفی شده است که با ارزش‌ها و سایر ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ایران سازگار شده و برای حلقه‌های کندوکاو داخل کشور قابل استفاده است.

اکبری و همکاران (۱۳۹۳) بر این عقیده هستند که با اینکه در نگارش کتاب لیلا سعی بر این بوده است کودکان ایرانی بهتر بتوانند با داستان‌ها ارتباط برقرار کنند اما هنوز در این کتاب، داستان‌هایی وجود دارند که ارتباط برقرار کردن با آن‌ها برای کودکان ایرانی دشوار است. بنابراین پیشنهاد داده‌اند داستان‌های ایرانی جایگزین برخی قسمت‌های رمان لیزا شوند. در این مقاله به بازنویسی داستان‌های فرهنگ‌وابسته در کشور دانمارک توسط جسپرسن و کشور برزیل توسط آلوز اشاره شده است و نمونه‌هایی از این داستان‌ها آورده شده است. در پایان نیز نویسندگان پیشنهاد داده‌اند داستان‌های متون ادبی که برگرفته از فرهنگ ایرانی - اسلامی هستند برای استفاده در اجتماع پژوهشی مورد بازنویسی قرار گیرند.

اکبری و خالق‌خواه (۱۳۹۲) نمونه‌ای از داستان‌های متون کلاسیک ادب فارسی مثل مثنوی، کلیله و دمنه،



قابوس نامه، سندبادنامه در زمینه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی، اخلاقی و زیبایی‌شناسی را بررسی کرده‌اند و معتقدند تنوع این داستان‌ها باعث شده تا در زمینه‌های مختلف، نمونه داستان مناسب کودکان را بتوان یافت. این داستان‌ها ظرفیتی هستند که می‌توان در برنامه فلسفه برای کودکان از آن‌ها بهره برد.

اکبری و مسعودی (۱۳۹۳) به تبیین دیدگاه‌های مختلف فیلسوفان مسلمان نسبت به آموزش عقلانی و فلسفی کودکان در راستای تربیت دینی پرداخته‌اند. در این پژوهش به دو رویکرد تربیت دینی عقلانی اشاره شده است:

۱. تربیت دینی عقلانی از نوع همگانی ۲. تربیت دینی عقلانی نخبه‌پرور. رویکرد اول شامل آثار و اندیشه‌هایی است که زبانی ساده و قابل فهم و حکایت‌گونه دارند و فهم آن‌ها برای همگان امکان‌پذیر است مثل آثار سهروردی، ابوریحان، ابن سینا. از نظر نویسندگان این رویکرد همپوشانی زیادی با فلسفه برای کودکان دارد. رویکرد دوم شامل آثاری است که از محتواهای عقلانی و انتزاعی پیچیده بهره گرفته‌اند مثل آثار غزالی و خواجه نصیر. در این رویکرد پرداختن به فلسفه برای برخی از افراد بزرگسال جامعه ممکن است. محققان در پایان به این نتیجه رسیده‌اند که توسعه تفکر از زمان کودکی از طریق فهم مفهوم فلسفه در برنامه درسی فلسفه برای کودکان و نیز بازخوانی میراث حکمی و فلسفی در تمدن اسلامی ممکن خواهد شد و با دستیابی به آرای فیلسوفان مسلمان می‌توان گام‌هایی تکمیلی در مسیر فلسفه برای کودکان برداشت.

### ۳- روش پژوهش

پژوهش حاضر در پارادایم کیفی می‌گنجد. نمونه‌گیری هدفمند و با تکیه به مسأله پژوهش بوده است. برای پاسخ به پرسش نخست از روش تحلیل محتوای استقرایی (میرینگ، ۲۰۰۰) استفاده شد و با رجوع به دیدگاه‌های متعدد در بحث بومی‌سازی علوم انسانی، ویژگی‌های اساسی و بنیادین این مفهوم استخراج شدند. برای پاسخ به پرسش دوم با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای قیاسی (میرینگ، ۲۰۰۰) ویژگی‌هایی که در پاسخ به پرسش نخست به دست آمدند برای بررسی تمهیدهای بومی‌سازی در نمونه مورد پژوهش به کار رفتند. برای پاسخ به پرسش سوم روش تحلیل محتوای تأملی مورد استفاده قرار گرفت و با نگاهی ژرف‌اندیشانه به این اثر و از راه مقایسه کتاب اصلی و کتاب بومی‌سازی‌شده، نقاط قوت و ضعف اثر بومی‌سازی شده شناخته شدند. رویکرد تحلیل داده‌ها نیز در این بررسی توصیفی تفسیری بوده است.

### ۴- بحث

گروه فبک پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در یکی از نشست‌های خود به بحث بومی‌سازی فلسفه برای کودکان پرداخته است و از بومی‌سازی ۶ حوزه از جمله بنیان‌های نظری (نگرش به فلسفه، کودک و تعلیم و تربیت)، اهداف و کارکردها (چشم‌انداز)، روش (شیوه اجرای برنامه)، برنامه درسی (نگارش کتاب)، تسهیل‌گر یا



مریی و ابزارهای اجرایی سخن رفته است. در این بحث‌ها بومی‌سازی قابل‌پذیرش، بومی‌سازی این ۶ حوزه در کنار یکدیگر دانسته شده است (هدایتی، ۱۳۹۳). همچنین دو معیار برای بومی‌سازی عنوان شده است که عبارتند از: ۱. حفظ اساس و جوهره برنامه ۲. مناسب‌سازی جزئیات و نظریات حاشیه‌ای (ناجی، ۱۳۹۳). ناجی در دو مورد از مصاحبه‌هایی که با او انجام شده (پنج‌تنی، ۱۳۸۹ و ۱۳۹۳) به بومی‌سازی فلسفه برای کودکان اشاره کرده است. او در مصاحبه‌ای با عنوان «فلسفه برای کودکان و تحول در نظام آموزش و پرورش» (پنج‌تنی، ۱۳۸۹) بومی‌سازی را مناسب‌سازی داستان‌ها براساس فرهنگ کودکان کشورمان دانسته که فعالیتی رادیکال نیست و باید ویژگی‌های جهانی و مطابق را حفظ کند. در مصاحبه دیگری با عنوان «فلسفه برای کودکان در بوته نقد» (پنج‌تنی، ۱۳۹۳) نیز بومی‌سازی از نظر ناجی این‌گونه تعریف شده است: «به نظر من وقتی می‌گوییم چیزی را بومی‌سازی کرده‌ایم یعنی جنبه‌های مثبت و بنیادین آن چیز را نگه داشته‌ایم و اگر تغییری داده‌ایم در جنبه‌های نامناسب و حاشیه‌ای (غیربنیادین) آن چیز داده‌ایم. و اگر چنین نباشد نمی‌توان گفت که یک چیز بومی‌سازی شده است. البته شاید بتوان گفت من چیز جدیدی خلق کرده‌ام. ما باید بتوانیم نشان دهیم که این دو کار را درباره برنامه فبک و داستان‌های فبک انجام داده‌ایم. یعنی مؤلفه‌های بنیادین و مثبت برنامه یا داستان‌ها را نگاه داشته‌ایم و مؤلفه‌های حاشیه‌ای نامناسب یا منفی را تغییر داده یا حذف کرده‌ایم». بنابراین باتوجه به موارد بالا باید دو معیار و ملاک برای بومی‌سازی در نظر گرفته شود: ۱. حفظ مؤلفه‌های بنیادین و مثبت برنامه یا داستان‌های کشور مبدا ۲. مناسب‌سازی جزئیات و مؤلفه‌های حاشیه‌ای نامناسب برای کشور مقصد. با وجود اینکه گروه فبک پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی رویکرد روشن و صریح خود را نسبت به بومی‌سازی فلسفه برای کودکان مشخص نکرده است اما براساس مواردی که در بالا به آن‌ها اشاره شد و همچنین بررسی تطبیقی کتاب کودک فیلسوف، لایلا به عنوان نمونه‌ای بومی با کتاب *لیزا/ کودکی در مدرسه* که در ادامه به آن پرداخته می‌شود؛ می‌توان رویکردی که گروه فبک پژوهشگاه درمورد بومی‌سازی اتخاذ کرده است را رویکردی تهذیبی دانست. رویکرد تهذیبی یکی از رویکردهای بومی‌سازی است که «وجه همت خویش را اصلاح گزاره‌ها و نظریه‌های علوم انسانی موجود قرار داده و قائل است که براساس نسبت محتوای این گزاره‌ها با مفاهیم و آموزه‌های دینی باید دست به تصحیح، تکمیل، حذف و یا موجه‌سازی این گزاره‌ها بزنیم» (محمدی و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۸). به عبارتی در این رویکرد جنبه‌های سازگار با فرهنگ، حفظ می‌شوند و جنبه‌های ناسازگار، مناسب‌سازی می‌شوند.

ناجی در پیشگفتاری که بر کتاب *لیزا/ کودکی در مدرسه* (لیپمن، ۱۳۹۲: ۱۴) نگاشته، از کتاب لایلا به عنوان نمونه بومی‌سازی شده یاد کرده است: «در داستان لایلا سعی بر آن بوده است تا با بومی‌سازی و تغییر برخی موقعیت‌های زمانی، مکانی و شخصیت‌های داستانی این داستان را با ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی کشورمان سازگار کرده و برای استفاده در کلاس‌های فلسفه برای کودکان و حلقه‌های کندوکاو در داخل کشور و برای



کودکان ایرانی قابل استفاده سازیم». اما اعضای گروه فبک پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (روح الله کریمی، مهرنوش هدایتی و سعید ناجی) در نشست بومی‌سازی فلسفه برای کودکان که در تاریخ ۴/۹/۱۳۹۳ توسط همین گروه برگزار شده است، در پاسخ به نقدهای وارد بر کتاب *کودک فیلسوف*، *لیلا* این کتاب را مقدمه بومی‌سازی فلسفه برای کودکان و مناسب‌سازی برای مدارس ایران معرفی کرده‌اند و معترف شده‌اند که نسخه‌ای بومی از کارهای فبک نیست. بنابراین پژوهشگران این کتاب را به‌عنوان کتابی که داعیه‌دار بومی‌سازی فلسفه برای کودکان بوده است، مورد بررسی قرار داده‌اند. براساس بررسی‌های صورت‌گرفته، بومی‌سازی کتاب *کودک فیلسوف*، *لیلا* براساس رویکرد تهذیبی است و تغییرات نیز بر پایه دو معیار حفظ مؤلفه‌های بنیادین و مثبت و حذف یا مناسب‌سازی مؤلفه‌های حاشیه‌ای و منفی انجام گرفته است. براساس مقایسه دو کتاب (*لیلا* و *لیلا*) با یکدیگر تغییراتی که در کتاب *لیلا* با ادعای بومی‌سازی انجام گرفته است در این دسته‌ها قرار می‌گیرند: ۱. اسامی ۲. شعر ۳. زمان ۴. مکان ۵. توصیف‌ها ۶. ترجمه ۷. محتوا ۸. روابط ۹. فراموشی مؤلف ۱۰. تضاد ۱۱. حذف و اضافه.

مهم‌ترین و گسترده‌ترین بومی‌سازی صورت‌گرفته در کتاب *لیلا* مربوط به تغییر نام‌ها است. تغییرات مربوط به اسامی شامل: افراد و جنسیت، موسیقی، حیوانات، شهرها، لباس‌ها، ورزش و بازی، اشیاء، واحد پول، اعتیاد، شخصیت طنز، درخت و اندازه می‌شود. این گروه شامل مواردی می‌شوند که مؤلف فقط نام موارد ذکرشده در بالا را تغییر داده است. برای مثال در قسمت افراد و جنسیت، نام‌های لاتین تغییر کرده‌اند و تمام اسم‌ها فارسی شده‌اند. در کتاب *لیلا*، افراد حلقه کندوکاو هم دختران هستند و هم پسران اما در کتاب *لیلا* تمامی این افراد دختر هستند البته برخی از شخصیت‌ها پسر هستند اما ماجراهای اصلی و حلقه کندوکاو مربوط به یک مدرسه دخترانه است و شخصیت‌های اصلی دخترها هستند. بنابراین بسیاری از رخدادها و روابط که در کتاب *لیلا* شاکله ساختار داستان بوده‌اند تغییر کرده است. تلاش نویسنده بر این بوده است که نام‌های ایرانی شبیه نام‌های لاتین و بر همان وزن باشند. برای نمونه شخصیت اصلی داستان که *لیلا* تری (لیپمن، ۱۳۹۲: ۱۸) است در نمونه بومی‌سازی‌شده به *لیلا* ترابی (ناجی، ۱۳۹۲: ۲) تغییر کرده است. به عنوان نمونه‌ای دیگر در بخش حیوانات، نام حیوان‌هایی که در ایران بیش‌تر دیده می‌شوند، بیان شده است. به‌جای *سنجاب* (لیپمن، ۱۳۹۲: ۱۸)، *گره* (ناجی، ۱۳۹۲: ۲) قرار گرفته است یا *پابلو* (لیپمن، ۱۳۹۲: ۶۵) که نام یک *خوک* است در کتاب *لیلا* به *فندق* (ناجی، ۱۳۹۲: ۴۹) که نام یک *خرگوش* است، تغییر کرده است. تغییرات زیرمجموعه‌های دیگر این بخش نیز بر همین سبک و سیاق است و برای پرهیز از طولانی شدن کلام در این قسمت به آن‌ها اشاره‌ای نمی‌شود اما در جدولی که به‌صورت کامل، تمام تغییرات در آن ذکر شده است و پس از توضیحات بخش‌های دیگر قرار دارد، می‌توان تمام این موارد را مشاهده کرد.

در بخش دیگر که مربوط به تغییر شعر است مؤلف، شعرهای دیگری را جایگزین شعرهای لاتین کرده است. برای



مثال در کتاب لیزا، هنگامی که دانش‌آموزان معلم خود را به همراه نامزدش می‌بینند که از مدرسه خارج می‌شود یکی از آن‌ها این شعر را می‌خواند: «و بعد، وقتی خورشید به آرامی در پشت تپه‌های ارغوانی رنگ فروخفت، ما با قهرمانان مان، که دست در دست یکدیگر در غروب آفتاب قدم می‌زدند، وداع کردیم» (لیپمن، ۱۳۹۲: ۹۲). اما در کتاب لیلیا، شعر دیگری جایگزین شده است: «گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود/ بار بربست و به گردش نرسیدیم و برفت/ روی مه‌پیکر او سیر ندیدیم و برفت/ ای دریغا به وداعش نرسیدیم و برفت» (ناجی، ۱۳۹۲: ۷۶).

در تغییرات دیگر که مربوط به زمان و مکان است، زمان و مکان وقوع رخدادها عوض شده‌اند. برای نمونه زمان خوردن غذا از شام (لیپمن، ۱۳۹۲: ۱۸ و ۲۸) به ناهار (ناجی، ۱۳۹۲: ۲ و ۱۲) تغییر کرده است. همچنین در داستانی که مربوط به بازدید دانش‌آموزان از یک مکان تاریخی است (لیپمن، ۱۳۹۲: ۱۶۶-۱۶۱)، مؤلف کتاب لیلیا نام مکان‌ها را به مکانی تاریخی در تهران و اطراف آن (ناجی، ۱۳۹۲: ۱۵۰-۱۴۵) تغییر داده است.

به دنبال تغییر افراد و جنسیت و موقعیت‌ها و رخدادها؛ توصیف‌ها نیز تغییر کرده‌اند. برای نمونه در کتاب لیزا، آقای پنی‌پیکر که جانشین مدیر مدرسه است، چنین توصیف شده: «او جوانی بود با چشم‌های آبی و موهای هویجی رنگ که معمولا ژاکتی به رنگ قرمز روشن و شلوار طرح اسکاتلندی می‌پوشید» (لیپمن، ۱۳۹۲: ۴۲). اما در کتاب لیلیا، چون مدرسه دخترانه است، جانشین مدیر، خانمی به نام پروین پاشایی است و بنابر این تغییر، ظاهر او چنین توصیف شده است: «او خانم جوانی بود با چشم‌های آبی و موهای حنایی رنگ که از جلو مقنعه دیده می‌شد. معمولا مانتویی به رنگ بنفش و شلوار جین می‌پوشید» (لیلیا، ۱۳۹۲: ۲۶). تغییرات مربوط به ترجمه نیز به‌گونه‌ای بازی با کلمات است مثلاً مؤلف در کتاب لیلیا ترجیح داده است که به جای کلمه درست (لیپمن، ۱۳۹۲: ۱۲۵)، کلمه بی‌عیب و نقص (ناجی، ۱۳۹۲: ۱۰۹) را جایگزین کند.

بارزترین تغییر محتوا در تغییر نام کتاب دیده می‌شود. عنوان کتاب لیپمن، لیزا است که در ترجمه به لیزا کودکی در مدرسه تغییر یافته است؛ لیزا دختری است که در کنار دوستان خود در مدرسه کندوکاوهای فلسفی و اخلاقی را انجام می‌دهد. عنوان کتاب، جهت‌گیری خاصی ندارد و لیزا ویژگی ممتازی نسبت به دیگران ندارد. اما عنوان کتاب ناجی به کودک فیلسوف، لیلیا تغییر کرده است. یعنی صفت مهم لیلیا، فیلسوف بودن اوست و این عنوان به صورت ناخودآگاه برتری لیلیا در بحث‌های فلسفی را به ذهن متبادر می‌سازد و ذهن را بیش‌تر به سمت اندیشه لیلیا سوق می‌دهد. این جهت‌دهی برخلاف رویکرد برنامه فلسفه برای کودکان است. در ضمن باید به این نکته نیز اشاره کرد که در این برنامه کودکان فیلسوف نمی‌شوند بلکه زمینه و بستر مناسب جهت فلسفیدن و فکر کردن برای آنان آماده می‌شود. یکی دیگر از نمونه‌های مربوط به تغییر محتوا به این شرح است: در کتاب لیزا، یکی از موضوعاتی که به آن پرداخته شده است در ارتباط با برابری دختر و پسر یا زن و مرد است. در داستان بازی





بیسبال، هنگامی که دخترها و پسرها، بازی بیسبال را انجام می‌دهند یکی از بازیکنان پسر نوبت را رعایت نمی‌کند و حق یکی از بازیکنان دختر ضایع می‌شود و یکی از دخترها در اعتراض به این کار او می‌گوید: «این کار را می‌کنی برای اینکه او یک دختر است اگر پسر بود هیچ‌وقت این کار را نمی‌کردی» (لیزا، ۱۳۹۲: ۹۹). اما در داستان لیلا، چون مربوط به یک مدرسه دخترانه است و تمام شخصیت‌ها دختر هستند، این قسمت از داستان حذف شده است. با اینکه بحث از برابری دختر و پسر، تم اصلی این داستان نیست بلکه مقدمه‌ای برای موضوع اصلی یعنی بحث از درست و عادلانه بودن یک رفتار است؛ اما نویسنده به صورت ضمنی و تلویحی با مطرح کردن این موضوع در ابتدای داستان، ذهن‌ها را متوجه اندیشه فمینیسم می‌کند و آن را به پایان داستان پیوند می‌زند و از این رهگذر بحث و گفت‌وگوی حلقه کندوکاو را پررتر می‌کند. اما در کتاب لیلا، این بخش، حذف شده است. به عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان به داستان میلی و پدر بزرگش اشاره کرد که موضوع این داستان نیز مربوط به عادلانه و درست بودن یک امر است و با داستان ازدواج مادر بزرگ میلی با مردی که از خودش کوچک‌تر است و این که آیا زن‌ها می‌توانند با مرد کوچک‌تر از خود ازدواج کنند مطرح شده است (لیپمن، ۱۳۹۲: ۱۱۶-۱۰۷). اما در کتاب لیلا، این داستان به نوع دیگری بیان شده است و موضوع بحث این است که آیا پدر بزرگ ملیحه پس از فوت همسرش می‌تواند مانند مردان جوان دوباره ازدواج کند یا نه؟ (ناجی، ۱۳۹۲: ۹۹-۹۳). با اینکه ازدواج یک زن با مردی که از خودش کوچک‌تر است در جامعه ایران نیز مطرح است اما نویسنده با ادعای بومی‌سازی، محتوا را تغییر داده است و به جای اینکه به خواننده اجازه دهد با مسائل و مشکلات جامعه آشنا شود، صورت مسأله را پاک کرده و به نوعی دست به سانسور زده است.

در کتاب لیلا، چون شخصیت‌های داستان هم دختر هستند و هم پسر، روابط عاطفی میان دوجنس مخالف به چشم می‌خورد. برای مثال لیلا از مارک خوشش می‌آید و در قسمت‌هایی از کتاب به این موضوع اشاره شده است: «اما با کمال تعجب دید که به یاد مارک افتاده و آرزو می‌کند که از این حرف‌ها بگذرد و با او گفت‌وگویی بکند» (لیپمن، ۱۳۹۲: ۱۱۹). اما در کتاب لیلا چون تمام شخصیت‌ها دختر هستند روابط عاطفی به این شکل وجود ندارد: «اما با کمال تعجب این احساس را در خودش پیدا کرد که ای کاش ماهرخ در آنجا بود و با آن‌ها هم‌قدم و هم‌صحبت می‌شد» (ناجی، ۱۳۹۲: ۱۰۳).

فراموشی مؤلف مربوط به مواردی است که مؤلف کتاب لیلا (سعید ناجی)، تغییراتی را در جاهایی از متن ایجاد کرده است اما در جایی دیگر از متن این تغییرات را فراموش کرده است و به متن کتاب لیلا برگشته است و یا اسمی را تغییر داده است اما همان اسمی را که خودش تغییر داده را نیز فراموش کرده و در جایی دیگر از کتاب اسمی دیگر را جایگزین کرده است، یعنی برای یک شخص، دو اسم را به کار برده است. در داستان بازی به نوبت، تونی که یکی از دوستان هری است او را به نمایشگاه تمبر دعوت می‌کند تا با هم به نمایشگاه بروند: «آهای هری،



می‌آبی با هم برویم نمایشگاه تمبر؟ هری تقریبا داشت می‌گفت نه که یادش آمد کار خاصی ندارد و به‌علاوه دلش هم نمی‌خواهد دعوت تیمی را رد کند و دلش را بشکند، پس قبول کرد و راه افتاد». این بخش از داستان در کتاب لیلا به این صورت تغییر کرده است: «آهای پری، به نمایشگاه تمبر رفته‌ای؟ پری تقریبا داشت می‌گفت نه که یادش آمد کار خاصی ندارد و به‌علاوه دلش هم نمی‌خواهد دعوت شیما را رد کند و دلش را بشکند، پرسید: کجاست؟». با اینکه مؤلف، جمله اول را تغییر داده است و در این سوال دوست پری او را به نمایشگاه تمبر دعوت نمی‌کند و فقط از او می‌پرسد که به نمایشگاه تمبر رفته است یا نه؟ اما مؤلف این تغییر را فراموش کرده است و در ادامه به متن کتاب لیزا برگشته و عنوان کرده است که پری دلش نمی‌خواهد دعوت شیما را رد کند و دلش را بشکند. به عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان به خانواده یکی از دوستان لیزا یعنی خانواده تانگ اشاره کرد که در دو داستان نام آن‌ها آورده شده است (لیپمن، ۱۳۹۲: ۱۵۶ و ۱۸۵). اما در کتاب لیلا، مؤلف در یک داستان از این خانواده با عنوان خانواده کتابی (ناجی، ۱۳۹۲: ۱۴۱) یاد کرده است و در داستانی دیگر عنوان این خانواده به خانواده تافته (ناجی، ۱۳۸۱: ۱۶۸) تغییر کرده است.

تضاد مربوط به تغییراتی است که مؤلف برای بومی‌سازی قسمتی از متن را تغییر داده است اما همان قسمت را در جایی دیگر از متن خود به کار برده است. مثلا در کتاب لیزا عنوان شده است که پدر میکی مغازه اجناس جین دارد (لیپمن، ۱۳۹۲: ۱۴۹) و در کتاب لیلا، پدر مهری، به جای مغازه اجناس جین یک ساعت‌فروشی دارد (ناجی، ۱۳۹۲: ۱۳۳). با اینکه در این داستان مغازه اجناس جین حذف شده و ساعت‌فروشی جایگزین آن شده است اما در داستان رسیدن خانم پروین پاشایی صفات ظاهری او چنین بیان می‌شود: «او خانم جوانی بود با چشم‌های آبی و موهای حنایی رنگ که از جلو مقنعه دیده می‌شد. معمولا مانتویی به رنگ بنفش و شلوار جین می‌پوشید» (ناجی، ۱۳۹۲: ۲۶). با وجود این‌که در یکی از داستان‌ها با ادعای بومی‌سازی، مغازه اجناس جین به مغازه ساعت‌فروشی تغییر کرده است اما در داستان رسیدن خانم پروین پاشایی، مؤلف به جای شلوار طرح اسکاتلندی، شلوار جین را قرار داده است. حذف و اضافه نیز مربوط به بخش‌هایی از متن است که مؤلف آن‌ها را حذف کرده است و همچنین بخش‌هایی که آن‌ها را به متن اضافه کرده است.

جدول بررسی تطبیقی کتاب لیزا، کودکی در مدرسه و کودک فیلسوف، لیلیا

|                                 |                                    |
|---------------------------------|------------------------------------|
| کودک فیلسوف، لیلیا (ناجی، ۱۳۹۲) | لیزا، کودکی در مدرسه (لیپمن، ۱۳۹۲) |
|---------------------------------|------------------------------------|

## اسامی

| افراد و جنسیت   |  |
|---|--|
| لیلا (۱)  | لیزا (۱۷)  |
| مهری (۲)  | میکی (۱۸)  |
| لیلا ترابی (۲)  | لیزا تری (۱۸)  |
| آقای جهان‌پرور (۲)  | آقای جانسون (۱۸)   |
| رعنا کمالی (۳)  | رندی کلارک (۱۹)  |
| ماهرخ (۳)   | مارک (۱۹)  |
| فرانک (۶)   | فران (۲۲)  |
| بیبا (۷)  | بیل (۲۳)   |
| پری (۷)   | هری (۲۴)   |
| تینا (۱۰)   | تونی (۲۶)  |
| شیما (۱۹)   | تیمی (۳۵)  |
| تمبر پروین اعتصامی (۱۹)   | تمبر New Cledonia (۳۵)   |
| تمبر بوعلی سینا (۱۹)  | Laxemnourg (۳۵)  |
| تمبر یادبود ارگ بم (۱۹)   | تمبر یادبود آلمانی (۳۵)  |
| لیدا (۲۱)   | لورا (۳۷)  |
| برادرش، «امین» (۲۱)   | خواهرش، «مری» (۳۷)   |
| پویا (۲۱)   | جین (۳۷)   |
| لاله (۲۳)   | لوتر (۳۹)  |
| خانم اسفندیاری (۲۴)   | آقای اسپنس (۳۹)  |
| خانم کلانی (۲۴)   | آقای کلارک (۴۰)  |
| * مریم گفت: «خانم پروین پاشایی»... می‌دونی اسم کوچکش چی بود؟ (۲۶)<br>؟؟؟؟ | * ماریا گفت: «آقای پنی‌پیکر»... می‌دونی اسم کوچکش چی بود؟ (۴۲) |
| خانم پروین پاشایی/ پری پاشا/ پری پاشنه (۲۶)                               | آقای پنی‌پیکر/ هنی پنی (۴۲)                                    |

|                               |                      |
|-------------------------------|----------------------|
| خانم پاکیزه جم (۲۶)           | آقای پارتیج (۴۲)     |
| ژیلا (۲۷)                     | جیل (۴۴)             |
| ملیحه (۲۷)                    | میلی (۴۴)            |
| سمیرا (۲۷)                    | سندی (۴۴)            |
| خانواده جهانی (۳۳)            | خانواده جانسون (۴۹)  |
| مریم (۳۳)                     | ماریا (۵۰)           |
| سپهر (۴۰)                     | کیو (۵۶)             |
| سپیده (۴۰)                    | ساکي (۵۶)            |
| خانم حائری (۴۷)               | خانم هالسی (۶۴)      |
| ملیحه وارسته (۴۹)             | میلی وارشو (۶۵)      |
| آقای سامره (۴۹)               | آقای سامونلز (۶۵)    |
| مهری مینایی (۵۶)              | میکی مینکوسکی (۷۲)   |
| کامران (۶۶)                   | کنی (۸۳)             |
| سامان (۶۷)                    | سالی (۸۳)            |
| * سعید (۶۷). سام (۶۷)<br>؟؟؟؟ | * سام (۸۳)           |
| علی (۶۷)                      | لیندا (۸۳)           |
| ثریا (۷۵)                     | جانی (۹۱)            |
| فردین (۷۹)                    | فرد (۹۵)             |
| مسعود (۸۸)                    | مارتی (۱۰۴)          |
| خانواده آقای هریسی (۸۹)       | خانواده هریس (۱۰۵)   |
| فرهاد (۹۱)                    | فرانکی (۱۰۷)         |
| عمه روح‌انگیز (۹۹)            | عمه مارگریت (۱۱۶)    |
| ژاله (۱۰۳)                    | جرمی (۱۱۹)           |
| آناهیتا (۱۰۶)                 | آنا (۱۲۲)            |
| ساغر (۱۲۱)                    | جین (۱۳۷)            |
| خانم کوبی (۱۲۳)               | آقای کویتن (۱۳۹)     |
| پسرعمویم، انا (۱۴۱)           | دختر عمویم، نو (۱۵۵) |
| اتابک کتابی (۱۴۱)             | نوبوکو تانگ (۱۵۵)    |

|  |  |
|--|--|
| در مدرسه وقتی بچه‌ها از او چیزی می‌خواستند، می‌گفتند: اتا (۱۴۱)  | وقتی خیلی کوچولو بوده و بزرگ‌ترها می‌خواستند او را از کاری منع کنند به او می‌گفتند «نو» (No)، و او وانمود می‌کرده که آن‌ها دارند صدایش می‌کنند و به کارش ادامه می‌داده است (۱۵۵) |
| لابد اسم او هم «دوتا» است، ها؟ (۱۴۱)   | لابد اسم او هم «بله» است، ها؟ (۱۵۶)  |
| حمید (۱۴۱)   | والث (۱۵۶)   |
| پویا (۱۵۱)   | جین (۱۶۸)  |
| * آقای تافته (۱۶۸)<br>؟؟؟؟   | * آقای تانگ (۱۸۵)  |
| دکتر معینی (۱۷۱)   | دکتر مارتین (۱۸۸)  |
| هادی (۱۷۳)   | هیدر (۱۹۱)   |
| <b>موسیقی</b>  |  |
| موسیقی سنتی (۵)  | موسیقی (۲۱).   |
| شجریان (۵)   | بتهوون (۲۱)  |
| چهارگاه (۵)  | سمفونی چهارم (۲۱)  |
| تار (۱۴۱)  | ویولون (۱۵۶)   |
| قطعه‌ای از بیات اصفهان (۱۴۱)   | قطعه‌ای از باخ (۱۵۶)   |
| قطعه‌ای از الهه ناز (۱۴۱)  | قطعه‌ای از استراوینسکی (۱۵۶)   |
| <b>حیوانات</b>   |  |
| گره (۲)  | سنجاب (۱۸)   |
| به همراه خانواده رفته بودیم کنار دریا و در آنجا من با پدرم رفتیم ماهیگیری (۳).   | با پدرم رفته بودیم شکار اردک (۱۹).   |
| وای چه کار مهمی!! ماهیگیری خیلی سخته، کوسه‌ها به شما حمله نکردند!! (۳)   | وای، چه دل و جرئتی؟! اردک‌ها خیلی خطرناکند (۱۹)  |
| فندقی (۴۹)   | پابلو (۶۵)   |
| خرگوش کوچک (۴۹)  | خوکچه هندی (۶۵)  |
| چیزی که او را بیش‌تر متفاوت می‌کرد پاهای نرم و لطیفش بود که صاف تا پایین پاهایش آمده بود، انگار یک بوفالوی کوچولو بود (۴۹) | چیزی که او را بیش‌تر متفاوت می‌کرد موهای نرم و لطیفش بود که صاف تا پایین پاهایش آمده بود، انگار یک بوفالوی کوچولو بود (۶۵)   |

|  |   |
|--|---|
| شامپانزه‌ها (۹۳)   | بابون‌ها (۱۰۹)  |
| گرازها (۹۶)  | عقاب‌ها (۱۱۲)   |
| اردک‌ها (۹۶)   | دلفین‌ها (۱۱۲)  |
| * حرکات آکروباتیک شامپانزه‌ها (۹۶)   | * رقص گییون‌ها (۱۱۳)  |
| اسب (۱۰۳)  | خوک (۱۲۰)   |
| پشمالو (۱۵۲)   | پدرو (۱۶۸)  |
| خپل (۱۵۷)  | ماریو (۱۷۳)   |
| <b>شهرها</b>   |   |
| صحرا (۹۴)  | پرو (۱۱۱)   |
| جنگل‌های حفاظت‌شده مازندران (۹۶)   | آلاسکا (۱۱۲)  |
| بندرعباس (۱۴۱)   | هاوایی (۱۵۵)  |
| تبریز (۱۴۱)  | واشنگتن (۱۵۵)   |
| <b>لباس‌ها</b>   |   |
| یک پیراهن رسمی و بلند (۷۹)   | —   |
| تونیک (۸۰)   | تی‌شرت (۹۶)   |
| پیراهن ماکسی (۸۰)  | پیراهن (۹۶)   |
| تونیک و شلوار (۸۱)   | لباس (۹۷)   |
| <b>ورزش و بازی</b>   |   |
| تیم بسکتبال (۲۶)   | تیم تیراندازی (۴۳)  |
| بازی بدمینتون در پارک نزدیک خانه مهری (۸۲)   | بازی بیسبال (۹۸)  |
| تور، توپ و راکت بدمینتون (۸۲)  | دستکش، توپ و چوب بیسبال (۹۸)  |
| همه می‌دانستند که فرانک به خوبی بدمینتون بازی می‌کند، به‌خصوص در سرویس زدن ماهر بود. او نمی‌دانست با چه کسی گروه دونفره را تشکیل خواهد داد (۸۲). | همه می‌دانستند که فران به خوبی پسرها بیسبال بازی می‌کند، به‌خصوص توی توپ زدن با چوب ماهر بود. او نمی‌دانست چه نقطه‌ای در زمین را برایش در نظر گرفته‌اند (۹۸). |
| چگونه با کارت‌های بازی یک خانه سر به فلک کشیده بسازد (۹۵)  | چگونه با لگوها یک خانه سر به فلک کشیده بسازد (۱۱۲)  |
| پیانو بزنم (۱۰۲)   | طناب‌بازی کنم (۱۱۹)   |
| اما من موقع پیانو زدن فقط صداهای گوش‌خراش درمی‌آورم  | اما من موقع طناب‌بازی انگار فقط یک جفت پا می‌شوم که   |

|                           |                       |
|---------------------------|-----------------------|
| هی سکندری می خورد (۱۱۹)   | (۱۰۳)                 |
| قایق سواری (۱۶۱)          | گردش علمی (۱۴۵)       |
| فوتبال (۱۶۷)              | والیبال (۱۵۱)         |
| <b>اشیا</b>               |                       |
| بند کیفش (۱۰۳)            | زیپ کیفش (۸۷)         |
| لباسم (۱۰۲)               | غذایم (۸۶)            |
| کتابهای مدرسه (۱۳۲)       | مجله های علمی (۱۱۶)   |
| اسلحه (۱۴۹)               | چاقوی بزرگ (۱۳۳)      |
| <b>واحد پول</b>           |                       |
| یک سنت (۳۶)               | یک تومان (۲۰)         |
| چند دلار (۱۵۳)            | مقداری پول (۱۳۸)      |
| <b>اعتیاد</b>             |                       |
| مواد مخدر (۲۵).           | مواد روان گردان (۹).  |
| <b>شخصیت طنز نمایشی</b>   |                       |
| ابوت و کاستلو (۳۰)        | تام و جری (۱۴)        |
| <b>درخت</b>               |                       |
| درخت جوان غان نفرهای (۶۷) | درخت جوان تبریزی (۵۱) |
| <b>اندازه (مقدار)</b>     |                       |
| یک متر (۶۷)               | نیم متر (۵۱)          |

**شعر**

|  |   |
|--|---|
| و بعد، وقتی خورشید به آرامی در پشت تپه های ارغوانی رنگ فروخت، ما با قهرمانانمان، که دست در دست یکدیگر در غروب آفتاب قدم می زدند، وداع کردیم (۹۲)                   | گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود/ بار بر بست و به گردش نرسیدیم و برفت/ روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت/ ای دریغا به وداعش نرسیدیم و برفت (۷۶)           |
| موهبتی است که ساده باشیم<br>موهبتی است که آزاد باشیم<br>بودن در جایی که باید باشیم موهبتی است<br>و آن وقت که در جایگاه درست خود هستیم<br>ما در سرزمین عشق و شوریم. | سادگی، آزادگی؛ موهبتی از خداست.<br>صاف و زلال همچو آب،<br>شاد چو مرغان رها،<br>تا که به راه درست پای نهیم همچو رود<br>تا که به دریا رسیم شاد و خرامان و زود |



|  |  |
|--|--|
| آن وقت که به سادگی راستین دست یابیم<br>از کرنش و خضوع شرمسار نخواهیم بود.<br>چرخیدن و چرخیدن، این است شعور ما<br>تا آن وقت که با این چرخیدن‌ها به خود آییم (۱۸۵) | سادگی راستین، گنج گرانبیایه‌ایست<br>در ره آن از خضوع، شرم و حیا منتفی است<br>بال گشاییم به عشق، اوج بگیریم به حق<br>تا که بیابیم حق تا که ببینیم عشق (۱۶۷) |
|--|--|

## زمان

|   |   |
|---|---|
| شام (۱۸). (۲۸)  | ناهار (۲). (۱۲)   |
| * _   | * شیما گفت: در ساختمان پست، روبه‌روی مدرسه، به مناسبت روز جهانی پست (۱۹)  |
| * _   | * لیدا: «مگر فردا امتحان نداری؟»<br>امین: «چرا، ولی نتوانستم دعوت پویا را رد کنم، او خیلی اصرار کرد» (۲۱)   |
| توی یکی از غرفه‌ها نشسته بودند و شام می‌خوردند (۳۶)   | مشغول خوردن پیتزا بودند (۲۰)  |
| دیروقت بود که مری برگشت (۳۷)  | ساعت ۹ بود که امین برگشت، پدر و مادرش هنوز از مهمانی برگشته بودند (۲۱)  |
| سال گذشته (۴۰)  | ترم گذشته (۲۴)  |
| * ببینید، فرض کنید قرار است من فردا سرما بخورم، خب، این یعنی شرایط لازم برای سرما خوردن من در فردا، همین امروز مهیاست، درست است؟ (۷۳).<br>پس اگر یک دکتر مرا به دقت معاینه کند می‌تواند بگوید که من فردا سرما خواهم خورد... | * ببینید، فرض کنیم ترمز کامیونی گهگاه به صورت کامل عمل نمی‌کند، اما فردای آن روز راننده کامیون با بی‌توجهی، تحت همین شرایط اقدام به مسافرت از مسیر جاده چالوس می‌کند. در سراسیمگی‌های جاده چالوس ترمز کامیون کاملاً از کار می‌افتد، معلوم است اگر مانعی بر سر راه کامیون نباشد پس از چند دقیقه به ته دره خواهد افتاد، این یعنی زمینه سقوط کامیون از قبل فراهم شده بود، درست است؟ (۵۷).<br>پس اگر یک دکتر امروز مرا به دقت معاینه کند می‌تواند بگوید که من فردا سرما خواهم خورد...<br>؟؟؟؟ |
| شاید ده دقیقه (۱۴۹)   | حدود پنج دقیقه (۱۳۳)  |
| هیدر و من فردا با هم ازدواج می‌کنیم (۱۹۱)   | من و هادی با هم ازدواج کرده‌ایم (۱۷۳)   |
| رندی ضبط صوت را آورد (۱۹۱)  | همین که هادی بیرون رفت، رعنا ضبط صوت را آورد (۱۷۴)  |



## مکان

|  |   |
|--|---|
| * آهای هری، می آیی با هم برویم نمایشگاه تمبر؟ (۳۵).  | * آهای پری، به نمایشگاه تمبر رفته‌ای؟ (۱۹).   |
| هری تقریباً داشت می‌گفت نه که یادش آمد کار خاصی ندارد و به‌علاوه دلش هم نمی‌خواهد دعوت تیمی را رد کند و دلش را بشکند، پس قبول کرد و راه افتاد  | پری تقریباً داشت می‌گفت نه که یادش آمد کار خاصی ندارد و به‌علاوه دلش هم نمی‌خواهد دعوت شیما را رد کند و دلش را بشکند، پرسید: «کجاست»؟؟؟؟؟                                     |
| * _  | * شیما گفت: در ساختمان پست، روبه‌روی مدرسه، به مناسبت روز جهانی پست (۱۹)  |
| توی جیبت گذاشته‌ای (۳۵)  | توی کیف پولت گذاشته‌ای (۱۹)   |
| مسابقه‌های ایالتی (۴۳)   | مسابقه‌های استانی (۲۷)  |
| سقف مدرسه را قیرگونی کنند (۴۳)   | کلاس‌های مدرسه را رنگ کنند (۲۷)   |
| پله‌های پلکان اضطراری (۷۵)   | پله‌های پارک (۵۹)   |
| آن‌ها فکر کردند بد نیست بروند خانه لوتر و با هم یک لیوان شیر بخورند (۱۰۴)  | آن‌ها فکر کردند که بد نیست پری به مادرش زنگی بزند و از او اجازه بگیرد که به خانه لاله برود و با هم یک فنجان شیرقهوه بخورند (۸۸)   |
| جایی که من کار می‌کنم، ده نفر دیگر هم هستند که کارشان مثل من است (۱۰۶)   | کتابخانه‌ای که من کار می‌کنم، چهار نفر دیگر هم هستند که کارشان مثل من است (۹۰)  |
| فرانکی، توی همان محله‌ای که من روزنامه‌فروشی می‌کردم کار می‌کرد (۱۰۷)  | فرهاد، توی همان محله‌ای که پسرعمو روزنامه‌فروشی می‌کرد، کار می‌کرد (۹۱)   |
| اداره‌شان (۱۳۲)  | روزنامه‌شان (۱۱۶)   |
| * مغازه اجناس جین (۱۴۹)  | * ساعت‌فروشی، که ساعت‌های مچی گران‌قیمتی در آن می‌فروخت (۱۳۳)   |
| * _  | * در کنار صندوق ایستاده است. مهری متوجه فرد مشکوک دیگری پشت در شیشه‌ای شد (۱۳۳)   |
| * _  | * برادر مهری که ترسیده بود با اشاره مهری سرش را پایین برد و پشت پیشخوان قایم شد (۱۳۳)   |
| او به ناگاه متوجه تابلوی نئون سالن بازی‌های کامپیوتری شد و برای یک لحظه این فکر به ذهنش رسید که وارد سالن شود و با بزرگسالان مسابقه بدهد (۱۵۴) | او تقریباً متوجه ماشینی که کنارش توقف کرد نشد، تا اینکه صدای بوق ماشین را شنید و بعد صدای راننده ماشین را که می‌گفت: «سلام. من مسیرم با شما یکی است، می‌توانم شما را برسانم»؟ |
|  | لیلا نگاهی انداخت و دید راننده ماشین، جوان مهربانی به نظر می‌رسد. اما جوابی نداد و به راهش ادامه داد. برای همین راننده  |

|  |   |
|--|---|
| <p>دوباره گفت: «چی گفتی؟ می خواهی برسانمت؟»<br/>شده بود مثل فیلم هایی که با دور آهسته نشان می دهند. توی مه لایلا داشت آهسته آهسته قدم می زد و ماشین هم آهسته کنارش حرکت می کرد (۱۳۹)</p>   |   |
| <p>ماشین ایستاد، در طرف راننده باز شد و مرد راننده پیاده شد لایلا دید که او به آن جوانی که به نظرش آمده بود نیست. اول مدتی مردد ایستاد، بعد پا گذاشت به فرار. مرد به طرف ماشینش رفت و به سرعت به لایلا رسید.<br/>توی مه لایلا دید که چراغ راهنمایی قرمز شد و ماشین ایستاد و پشت سرش هم ماشین دیگری توقف کرد. لایلا فرصت را غنیمت شمرد و از تقاطع خیابان گذشت، وقتی به کنار آن سه ساختمان همیشگی رسید که تا مدرسه فاصله داشت شروع به دویدن کرد.<br/>به عقب برگشت و دید یک ماشین آهسته به طرفش می آید، کنار یکی از سطل های زباله کوچه مخفی شد و منتظر ماند تا ماشین رد بشود. وقتی دید آن ماشین دیگری است نفس راحتی کشید. حالا دیگر دم در مدرسه بود. خیلی زود رسیده بود. با خیال آسوده و سلانه سلانه وارد حیاط مدرسه شد (۱۳۹)</p> | <p>همین که لیزا وارد سالن شد، صاحب باشگاه که مردی قوی هیکل و درشت اندام بود به بهانه اینکه او را راهنمایی کند، به طرفش آمد. لیزا وقتی چهره خشن و چشمان حیلہ گر مرد را دید متوجه شد که نباید به آنجا پا می گذاشت، و آنجا برای دختری مثل او جای مناسبی نیست. اول مدتی مردد ایستاد، بعد پا گذاشت به فرار (۱۵۴)</p> |
| <p>لیلا همراه مادرش به خانه آنها رفت (۱۴۱)</p>   | <p>خانواده تانگ لیزا را به خانه شان دعوت کردند (۱۵۶)</p>  |
| <p>برنامه امسال دیدن یک کتیبه قدیمی از دوره قاجار بود که به دستور فتحعلی شاه قاجار حکاکی شده بود. آن کتیبه در اطراف رودخانه ای در تنگه واشی، اطراف فیروز کوه بود (۱۴۵)</p>   | <p>امسال یک عمارت قدیمی اعیانی انتخاب شده بود. آن عمارت جایی بود که در صد سال گذشته چند نفر از دولتمردان در آن زندگی می کرده اند و حالا قسمتی از یک پارک ایالتی بود (۱۶۱)</p>   |
| <p>در واقع نه، از طرف اداره به من سمت معاونت مدرسه را پیشنهاد داده اند و من هم قبول کرده ام بنابراین سال بعد اینجا نیستم (۱۴۶)</p>   | <p>در واقع نه، از طرف یکی از مدارس سمت معاونت مدرسه را پیشنهاد داده اند و من هم قبول کرده ام بنابراین سال بعد اینجا نیستم (۱۶۲)</p>   |
| <p>روز بعد فرا رسید. همه بچه ها در حالی که پاچه شلوارهایشان را بالا زده بودند، آهسته در مسیر رودخانه پیش می رفتند (۱۴۶)</p>  | <p>روز بعد همه بچه ها توی قایق نشسته بودند و قایق آهسته مسیر رودخانه را طی می کرد. آن طرف رودخانه گروهی پسر بچه ایستاده بودند و چرخ های پرده دار قایق را که توی آب رودخانه چرخ می خورد و به هم زدن کف رودخانه آب را گل آلود و رنگین می کرد تماشا می کردند (۱۶۲)</p>   |
| <p>روی سنگی کنار رودخانه نشسته بودند (۱۴۷)</p>   | <p>روی صندلی های تاشوی جلوی قایق نشسته بودند (۱۶۳)</p>  |
| <p>بعد از آنکه مدتی مسیر رودخانه را پیش رفتند، کتیبه نمایان شد و همه به طرف آن دویدند تا گوشه و کنارش را بگردند و خوب</p>  | <p>بعد از آنکه قایق به خشکی رسید، همه به طرف آن عمارت قدیمی دویدند تا گوشه و کنارش را بگردند و خوب تماشا کنند.</p>  |

|   |  |
|---|--|
| بعد از آن نوبت به کندوکاو توی زمین‌های اطراف عمارت رسید (۱۶۴) | نقش برجسته‌ها را تماشا کنند (۱۴۸)                  |
| جاده‌ای (۱۶۴)   | دستی (۱۴۸)   |
| رود باریک (۱۶۴)   | قسمتی از رود که آبشار از بالای آن سرازیر بود (۱۴۸) |
| جنگل (۱۶۴)  | اطراف رود (۱۴۸)                                    |
| جنگل (۱۶۴)  | تنگه (۱۴۸)   |

## توصیف‌ها

|   |   |
|---|---|
| بفرما، این هم آینه. حالا دیگر می‌توانی جلوی بنشین و آرایش کنی (۱۷).   | بفرما، این هم آینه. حالا دیگر می‌توانی موقع بیرون آمدن از اتاقت جلوی بایستی و سر و وضعت را درست کنی یا دست کم سرت را شانه بزنی (۱).   |
| دیو (۱۸).   | مرد (۲).  |
| خیلی زود از ریخت و قیافه می‌افتند (۲۵)  | خیلی زود از ریخت و قیافه می‌افتند، مریض و درمانده می‌شوند و سرانجام کارشان معلوم است (۹)  |
| پسرها (۳۶)  | هم‌مدرسه‌ای‌های کلاس بالاتر (۲۰)  |
| یکی از آن‌ها پا جلوی پای تیمی داد (۳۶)  | یکی از آن‌ها با تمسخر به شیما گفت: «آهای فسقلی اینجا چکار می‌کنی؟» (۲۰)   |
| لورا: «جین آدم جالبی است» (۳۷)  | لیدا: «پویا چطور آدمی است؟» (۲۱)  |
| مری: «آره، اما ای کاش خودش را جالب نمی‌دانست» (۳۷).   | امین: «آدم جالبی است اما ای کاش خودش را این قدر تحویل نمی‌گرفت» (۲۱).   |
| * موهای هویجی رنگ، ژاکتی به رنگ قرمز، شلوار طرح اسکاتلندی (۴۲)  | * موهای حنایی رنگ، مانتویی به رنگ بنفش، شلوار جین (۲۶)  |
| به محض اینکه جمعیت جمع شد. دعوا شروع شد لوتر و میکی همراه تونی بودند، تونی عینکش را به لوتر داد. بعد سندی با یکی از دوستانش به طرف تونی آمد و به او حمله کرد. تونی بازوهایش را جلو صورتش گرفت تا از خودش دفاع کند؛ سندی با سر رفت توی شکم تونی و تونی نقش زمین شد. بقیه ماجرا هم معلوم بود. | فردا بعد از تعطیل شدن مدرسه وقتی بچه‌ها از مدرسه خارج می‌شدند همگی حواسشان به سمیرا و تینا بود. تینا کیفش را به لاله داد و به سمیرا نزدیک شد و در حالی که با دست به قفسه سینه او کوبید، گفت: «کجا می‌روی گردن‌دراز؟» تینا روی یک پا عقب رفت و سکندری خورد. سمیرا از جلو مقنعه تینا را روی صورتش کشید و سعی کرد مقنعه را از سر او در بیاورد. تینا هم که سعی می‌کرد مقنعه‌اش را روی سر نگه دارد روی زمین نشست. تینا |

|   |   |
|---|---|
| بیاید (۷۴).   | جلوی مقنعه را محکم توی شستش نگه داشت، سمیرا دست او را محکم گرفته بود و می‌خواست از مقنعه جدا کند و تینا با دست دیگرش یکی از انگشت‌های سمیرا را گرفت و به عقب کشید. سمیرا از درد جیغ کشید «آی انگشتم! ولم کن... انگشتم را شکستی...» و مقنعه تینا را رها کرد و عقب رفت و تینا هم از زمین بلند شد (۵۸).  |
| خودت می‌دانی که دایی و زن‌دایی‌ات چه قدر دوست دارند وقتی به دیدنش می‌روی با هم بروید گردش (۹۵)  | خودت می‌دانی که زن‌دایی‌ات بیش‌تر دوست دارد به‌خاطر تو مهمانی بدهد (۷۹)   |
| متاسفم قانون اجازه نمی‌دهد (۱۱۸)  | متاسفم کار درستی نیست (۱۰۲)   |
| من داشتم درباره قانونی فکر می‌کردم که اجازه نمی‌دهد برگ‌ها را آتش بزنیم (۱۲۰)   | من داشتم درباره قوانین حفاظت از محیط زیست فکر می‌کردم که اجازه نمی‌دهد برگ‌ها را آتش بزنیم (۱۰۳)  |
| پدرش فوت کرده است (۱۲۷)   | حال پدرش خیلی بد است (۱۱۱)  |
| اما آن‌وقت تو این مدرسه بچه‌ها نسبت به قبل فرصت تصمیم‌گیری کمتری می‌داشتند (۱۴۲).   | چون در سال‌های پیش در این مدرسه بچه‌ها نسبت به حالا آزادی عمل کمتری برای تقویت مهارت‌های درسی و هوشی داشتند (۱۲۶).  |
| میکی، هری و لیزا روی صندلی‌های بیرون سالن اجتماعات مدرسه نشسته بودند. در همین هنگام دوتا از بچه‌های سال آخری از کنارشان سلانه‌سلانه رد شدند. یکی از آن‌ها به هر دو بازویش بند چرمی بسته بود و یکی از آن عینک‌آفتابی‌های جدید به چشمش زده بود؛ دومی هم یک لباس تمام‌چرم پوشیده بود که رویش قطعات فلز کار شده بود. میکی یواش گفت: «بچه‌ها بند چرمی‌اش را نگاه کنید! چقدر دلم می‌خواهد پدرم بگذارد من هم به دور مچم بند چرمی ببندم!» بعد آهی کشید و گفت: «چقدر سر حال‌اند. خوش به حالشان! من همیشه می‌گویم که لیزا غر زد که آره، تو یکریز همین را می‌گویی» (۱۴۷) | مهری، پری و لیلا در حال بازگشت به خانه بودند. آن‌ها بعد از مدرسه برای خرید کتاب به مرکز شهر رفته بودند. در یکی از پیاده‌روها دو پسر با قیافه‌های عجیب و غریب از کنارشان سلانه‌سلانه رد شدند. یکی از آن‌ها موهایش را مثل جوجه‌تیغی به طرف بالا سشوار کشیده و عینک آفتابی گربه‌ای به چشمش زده بود؛ دومی هم یک لباس چرم مصنوعی پوشیده بود و زنجیری در دست داشت. مهری یواش گفت: «بچه‌ها مدل موهایش را ببینید!! چقدر دلم می‌خواست مادرم می‌گذاشت من هم موهایم را این‌طوری کوتاه کنم!» بعد آهی کشید و گفت: «چقدر سر حال‌اند. خوش به حالشان! من همیشه می‌گویم همه چیز شانس است» لیلا با غرغر گفت: «آره، تو یکریز همین را تکرار می‌کنی» (۱۳۱) |
| آن بندهای چرمی واقعا چشمم را گرفت - هر چیز خوبی   | مدل موهایش واقعا جالب بود من این‌طوری هستم هر چیز   |



|  |   |
|--|---|
| نظم را جلب می‌کند (۱۴۸)  | خوبی نظرم را جلب می‌کند (۱۳۲)   |
| در حالی که اسلحه را توی جیبش فرو می‌کرد دوباره شروع کرد به سرفه کردن. یکدفعه صدای شلیک اسلحه بلند شد و میکی دید که او با اسلحه‌اش پای خودش را نشانه رفته است. مرد تلوتلو خورد و بعد دم در مچاله شد. همین که او روی زمین ولو شد، میکی زنگ اخبار را زد و چیزی نگذشت که پلیس از راه رسید (۱۴۹). | در همین موقع صدای زنگ اخبار بلند شد و مرد بعد از شنیدن صدا به طرف در فرار کرد. و در حالی که سراسیمه از در خارج می‌شد به شدت به هم‌دستش خورد و یکدفعه صدای شلیک اسلحه بلند شد، مردی که بیرون در ایستاده بود زیر کفشش کلتی را قایم کرده بود و آماده شلیک بود. وقتی این دو مرد به هم برخوردند، گلوله شلیک شد و به پای مرد خورد. مرد تلوتلو خورد و بعد دم در مچاله شد. همین که او روی زمین ولو شد، هم‌دستش پا به فرار گذاشت، چند لحظه بعد برادر مهری پیروزمندانه از پشت پیشخوان بیرون آمد و به مهری گفت دیدی چطور فراری‌شان دادم. و چیزی نگذشت که پلیس از راه رسید (۱۳۴). |
| یکی وسوسه یک ماجراجویی کوچک، کمی تفریح بعد از مدرسه که باعث می‌شد بتواند فردا جلو دوستانش پز بدهد و دیگری، که قوی‌تر از اولی بود، اینکه باید هر چه سریع‌تر به خانه برگردد (۱۵۴)  | یکی وسوسه یک ماجراجویی کوچک یعنی یک سواری کوچولو تا مدرسه که باعث می‌شود بتواند جلو دوستانش پز بدهد و دیگری، که قوی‌تر از اولی بود، اینکه باید پا به فرار بگذارد (۱۳۹)  |
| آدم عوضی (۱۵۵)   | آدم بیخودی (۱۴۰)  |
| پسر بچه‌ها (۱۶۷)   | بچه‌ها (۱۵۱)  |
| دختر بی فکر (۱۷۱)  | دختر حواس‌پرت (۱۵۵)   |
| البته اگر موهایت را هم مرتب کنی (۱۸۹)  | البته اگر روسری مناسبی هم انتخاب کنی (۱۷۲)  |
| عیبش چیست؟ این شکل موی مرا پدرت خیلی دوست داشت! (۱۸۹)  | عیب روسری‌ام چیست؟ (۱۷۲)  |
| خودت نمی‌خواهی موهایت را کوتاه کنی؟ (۱۸۹)  | خودت نمی‌خواهی کمی به خودت برسی؟ (۱۷۲)  |
| چندتا از پسرها شروع کردند به انداختن گلوله‌های برفی توی یقه لباس دخترها و دخترها هم خیلی زود شروع کردند به تلافی کردن (۱۹۰)  | گروهی از بچه‌ها شروع کردند به انداختن گلوله‌های برفی توی یقه لباس دوستانشان و آن‌ها هم خیلی زود شروع کردند به تلافی کردن (۱۷۳)  |

## ترجمه

|  |  |
|--|--|
| خوشگل (۱۷).  | خوش تیپ (۱).   |
| من که نمی دانستم کار او کار درستی است (۲۷).  | من اصلا این طوری فکر نمی کردم (۱۱).  |
| مارک پاسخ داد: «بچه‌ها! به دیوانه‌خانه خوش آمدید» (۶۴).  | ماهرخ گفت: «بچه‌ها، عجب شیر تو شیری شده!» (۴۸).  |
| درست و نادرست (۷۹)   | راست و غلط (۶۳). درست و نادرست (۶۳)<br>؟؟؟؟  |
| صادق و کاذب (۷۹)   | راست و غلط (۶۳)  |
| دروغی که باعث اذیت شد، اما شما قصدی نداشتند (۸۳)   | کار نادرستی که باعث اذیت شد، اما شما قصدی نداشتند (۶۷)   |
| نمره‌ات در یکدست بودن نمره خوبی نیست (۸۵).   | نمره هماهنگی و ثبات حرف‌هایت با هم سازگار نیستند (۶۹).   |
| یک بیت شعر (۱۲۴)   | یک خط شعر (۱۰۷)  |
| واقعا عالیه (۱۲۴)  | واقعا بی‌عیب و نقصه (۱۰۸)  |
| چیزی تا کامل نباشد درست نیست؟ (۱۲۵)  | چیزی تا بی‌عیب و نقص نباشد درست نمی‌شود؟ (۱۰۸)   |
| اگر یک جزء با بقیه هماهنگ نباشد می‌گوییم درست نیست (۱۲۵)   | اگر یک جزء با بقیه هماهنگ نباشد می‌گوییم متناسب نیست (۱۰۹)   |
| درست (۱۲۵)   | بی‌عیب و نقص (۱۰۹)   |
| کسی می‌خواهد توی خوردن یک استکان چای همراه من باشد؟<br>پدر با لبخند گفت: «من دلم می‌خواهد منتها متاسفانه استکان برای هر دوی ما نه جا دارد، نه چای» (۱۱۸) | کسی میل دارد با من یک استکان چای بخورد؟<br>پدر با لبخند گفت: «من دلم می‌خواهد منتها متاسفانه استکان برای هر دوی ما نه جا دارد، نه چای» (۱۱۸)     |
| دلت می‌خواهد چند دقیقه‌ای بیایی تو؟ (۱۳۵).   | اگر دوست داری چند دقیقه‌ای بیا تو (۱۱۹).   |
| مدیر سالنامه تحصیلی (۱۴۰)  | دبیر مجله سالنامه تحصیلی (۱۲۴)   |
| خب، به نظر من اگر بزرگ‌ترها نمی‌خواهند همیشه به ما نمره بدهند، نباید فکر کنیم که این کار را کس دیگری باید بکند (۱۴۱)                                     | خب، به نظر من اگر بزرگ‌ترها گاهی نمره دادن به ما را به بقیه واگذار می‌کنند، نباید فکر کنیم که این کار را کس دیگری غیر از ما باید انجام دهد (۱۲۴) |
| نکته این است که اگر چیزی برایت آشنا باشد درست است (۱۴۸).   | نکته این است که اگر چیزی برایت خوشایند باشد، بی‌عیب و نقص است (۱۳۲).   |

|  |  |
|--|--|
| منظورم این است که وقتی فکری می‌کنید که کاری بکنید از خودتان می‌پرسید که این مشمول چه قانونی می‌شود، یا اینکه، در واقع می‌گویید این فقط یک فکر است؟ منظورم این است که ممکن است من با خودم فکر کنم که یک چیزی بگویم بعد با خودم بگویم که «دروغ گفتن کار نادرستی است» اما با این حال، اینکه در فکر گفتن چیزی باشم خودش دروغ است یا راست؟ (۱۵۲). | منظورم این است که وقتی فکری می‌کنید که کاری بکنید از خودتان می‌پرسید که این مشمول چه قانونی می‌شود، یا اینکه، در واقع می‌گویید این فقط یک فکر است؟ منظورم این است که ممکن است من با خودم فکر کنم که یک چیزی بگویم بعد با خودم بگویم که «دروغ گفتن کار نادرستی است» اما با این حال به خودم می‌گویم اینکه در فکر گفتن دروغی بوده‌ام کار درستی بوده است یا نادرست؟ (۱۳۶). |
|--|--|

## محتوا

|   |   |
|---|---|
| لیزا کودکی در مدرسه   | کودک فیلسوف، لایلا  |
| بابت نگهداری بچه همسایه گرفته‌ام (۳۶).  | دیشب از مادرم جایزه گرفته‌ام (۲۰).  |
| این کار را می‌کنی برای اینکه او یک دختر است اگر پسر بود هیچ وقت این کار را نمی‌کردی (۹۹).   | —   |
| پسرها همیشه می‌توانند بزنند، کسی هم نمی‌گوید که بد می‌زنند یا خوب (۱۰۰).  | —   |
| پدر بزرگ میلی با دیدن دوتا از میمون‌ها که همدیگر را بغل کردند و بعد از هم جدا شدند و در جهت مخالف هم به راه افتادند گفت: «این کارها قسمتی از برنامه بقای نسل میمون‌هاست» (۱۱۳)  | بچه‌ها با دیدن دوتا از میمون‌ها که همدیگر را بغل کردند و بعد از هم جدا شدند و در جهت مخالف هم به راه افتادند از پدر بزرگ سوال‌هایی کردند که او با بی میلی توضیح داد: «این کارها قسمتی از برنامه تولیدمثل میمون‌هاست» (۹۷) |
| مرده؟ (۱۱۳)   | در خانه‌تان تنها ماند؟ (۹۷)   |
| همین که من و مادربزرگت از هم جدا شده‌ایم (۱۱۴).   | همین که مادربزرگت فوت کرده است (۹۷).  |
| خب، ما تقریباً هیچ وقت با هم نبودیم، من همیشه تعطیلی‌هایم را توی جنگل یا کوه می‌گذراندم، برای همین او هم حسابی وقت داشت که زندگی‌ای را که دوست دارد داشته باشد، برای همین واقعا ما درباره جداشدن با هم توافق داشتیم، الان هم دوستان خوبی برای هم هستیم (۱۱۴). | مدت‌ها بود که بین پدر و او کدورتی وجود داشته و آن‌ها رفت‌وآمدی نداشته‌اند (۹۷).   |
| اما او الان کجاست؟ چکار می‌کند؟   | خب، او تقریباً یک سال است که فوت کرده است (۹۸).   |
| پدر بزرگ با خنده‌ای گفت: «مطمئنم که خوب خوب است.  |   |

|   |   |
|---|---|
|   | <p>او دوباره ازدواج کرده است»<br/>سنش برای ازدواج زیاد نیست؟<br/>چرا این را می‌گویی؟ او پنجاه و چند سال دارد، مثل من!<br/>میلی دوباره گفت: «خب، مگر این زیاد نیست»؟<br/>پدر بزرگ خندید، «آهان، تو او را نمی‌شناسی. او و سن زیاد؟<br/>او هیچ وقت سنش زیاد نمی‌شود!» بعد با حالتی افتخار آمیز<br/>اضافه کرد که «در واقع او با کسی که ده سال از خودش<br/>کوچک‌تر است ازدواج کرده است» (۱۱۴).</p> |
| <p>* در خواب دید که مادر بزرگش روی یک سنگ خوابیده<br/>است بعد میمون‌ها آمدند دور سنگی که مادر بزرگ رویش<br/>خوابیده بود، رقصیدند. لحظه‌ای بعد به جای مادر بزرگ،<br/>پدر بزرگ روی سنگ به تنهایی ایستاده بود. میمون‌ها<br/>همچنان می‌رقصیدند (۹۸)</p> | <p>* توی خواب دید که مادر بزرگش روی یک توپ دارد<br/>حرکات موزون انجام می‌دهد بعد میمون‌ها آمدند و آن‌ها<br/>هم شروع کردند به پایکوبی و بعد آدم‌ها و میمون‌ها با هم<br/>پایکوبی کردند (۱۱۴)</p>  |
| <p>خب بین پدر بزرگت هم مثل همه مردها می‌تواند ازدواج<br/>کند و یک زندگی شاد داشته باشد (۹۸).</p>  | <p>خب بین مادر بزرگت چکار کرد؛ پدر بزرگت هم می‌تواند<br/>مثل او شاد زندگی کند (۱۱۵).</p>  |
| <p>چطوری می‌توانی چنین چیزی بگویی؟ اینکه او مادر بزرگ<br/>را فراموش کند و زن دیگری بگیرد کار بسیار نادرستی است<br/>(۹۸).</p>  | <p>چطوری می‌توانی چنین چیزی بگویی؟ اینکه او با مردی<br/>ازدواج کرده که از خودش خیلی کوچک‌تر بوده، خیلی<br/>خیلی نادرست است (۱۱۵).</p>   |
| <p>اینکه مردی با زنی ازدواج کند چه ایرادی دارد؟ آن هم<br/>نادرست است؟ (۹۸).</p>   | <p>اینکه یک مردی با زنی کوچک‌تر از خودش ازدواج کند<br/>چی؟ آن هم نادرست است؟ (۱۱۵).</p>   |
| <p>اگر چیزی برای مردها عادلانه است برای زن‌ها هم باید<br/>پیرمردها هم باید عادلانه باشد (۹۹).</p>   | <p>اگر چیزی برای مردها عادلانه است برای زن‌ها هم باید<br/>عادلانه باشد (۱۱۵).</p>   |
| <p>برای پیرمردها غیرطبیعی است که دوباره زن بگیرند (۹۹).</p>   | <p>برای زن‌ها غیرطبیعی است که از شوهرانشان مسن‌تر باشند<br/>(۱۱۶).</p>  |
| <p>اگر برای مردهای جوان درست باشد که با هرکس که<br/>می‌خواهند ازدواج کنند و بخواهند خانواده‌ای برای خود<br/>داشته باشند برای پیرمردها هم باید همین درست باشد<br/>(۹۹).</p>  | <p>اگر برای مردها درست باشد که با هرکس که می‌خواهند<br/>ازدواج کنند، برای زن‌ها هم باید درست باشد (۱۱۶).</p>  |
| <p>مسابقه‌ای در مدرسه (۱۲۳)</p>   | <p>مسابقه زیبایی در مدرسه (۱۳۹)</p>   |



|  |  |
|--|--|
| این‌ها ویژگی‌هایی هستند که کسی نمی‌تواند زیاد از آن‌ها بهره‌مند باشد (۱۴۰)   | این‌ها ویژگی‌هایی است که خیلی از افراد اصلا از آن‌ها بهره‌ای ندارند (۱۲۳)  |
| به نظر آن‌ها کدام پسر از بقیه موفق‌تر و کدام دختر از بقیه زیباتر است (۱۴۰).  | کدام یک از دانش‌آموزان محبوب‌تر و کدام یک باهوش‌تر هستند (۱۲۴).  |
| * گفتید که خوش‌تیپ‌ترین پسر و موفق‌ترین دختر؟<br>آقای پارتیج خنده ریزی کرد و گفت: «نه ما برای دخترها مسابقه زیبایی برگزار می‌کنیم، نه برای پسرها» (۱۴۱).   | * گفتید که محبوب‌ترین‌ها و باهوش‌ترین‌ها؟<br>خانم پاکیزه‌جم خنده ریزی کرد و گفت: «نه ما شروع‌کننده این کار نبودیم، این مسابقه از قبل هم برگزار می‌شده است» (۱۲۵).<br>؟؟؟؟  |
| خب، چون اینجا کلاس تاریخ است، بگذار بگویم که این اصلا یک موضوع تاریخی است. مردم همیشه این‌طور فکر می‌کنند که چون مردها بیش‌ترین و بزرگ‌ترین مسئولیت‌ها را در اداره جهان داشته‌اند همان‌ها هستند که باید باهوش‌ترین انسان‌ها باشند و همان‌ها هستند که باید موفق باشند. اما از آن طرف در زنان همیشه زیبایی بالاترین مطلوبیت را داشته است. خودتان فکر کنید ببینید چند نفر مرد، به‌خاطر زیبایی هلن ملکه تروا مرده‌اند (۱۴۱). | از نظر مردم این محبوب‌ترین‌ها هستند که لیاقت به عهده گرفتن بزرگ‌ترین مسئولیت‌ها را در اداره کشور دارند و البته همان‌ها هستند که باهوش‌ترین انسان‌ها و موفق‌ترین آن‌ها هستند (۱۲۵).<br>؟؟؟؟   |
| هر صورتی هم به نوعی زیباست، بدون آنکه دختر یا پسر بودن مطرح باشد (۱۴۲).  | هر صورتی هم به نوعی زیباست و هر شخصی هم به روش خود می‌تواند باهوش یا محبوب باشد (۱۲۵).   |
| —  | خوب در مورد ریاضی هم رایانه‌ها با سرعت و توان بیش‌تری می‌توانند مسائل ریاضی را حل کنند. آیا آن‌ها از ما باهوش‌ترند؟ آیا کسانی که فقط ریاضی یاد می‌گیرند خودشان را به رایانه‌ها شبیه نمی‌کنند (۱۲۶)   |
| جلو در مدرسه فران به لیزا گفت: «فکر می‌کنم هیچ بدم نمی‌آید اگر سگم را به جایی ببرم که سگ‌ها را نمایش می‌دهند، اما چرا می‌خواهیم این کار را با آدم‌ها بکنیم؟»<br>لیزا فقط شانه بالا انداخت و چیزی نگفت، اما هری گفت: «وقتی سگ‌ها را به نمایش می‌گذارند یک ملاک‌هایی وجود دارد که معنادار است مثلا شکل ایستادنشان یا موهایشان و  | جلو در مدرسه فرانک به لیلیا گفت: «برگزاری این مسابقه شبیه به مسابقات ملکه زیبایی و انتخاب زیباترین دختر جهان است که در کشورهای خارجی برگزار می‌شود. به نظر من این کار به همان اندازه مسخره است. در این مسابقه‌ها افرادی که زیباترین صورت‌ها و باریک‌ترین اندام‌ها را دارند برترین افراد جهان خوانده می‌شوند» |

|   |                    |
|---|--------------------|
| <p>پری گفت: «بالاخره آن‌ها هم امتیازاتی دارند که از بین دیگران انتخاب می‌شوند»</p> <p>فرانک گفت: «آخر مگر این‌ها به غیر از یک شانس خدادادی و زیبایی که با انجام دادن جراحی‌های مختلف و استفاده از بهترین کرم‌ها به دست آمده چیز دیگری دارند؟ این مسابقه هم شبیه به آن است»</p> <p>لیلا گفت: «یعنی چه؟ چه ربطی دارد؟ این مسابقه برای انتخاب افراد باهوش و محبوب است نه انتخاب افراد به سبب مسائل پیش پا افتاده‌ای مثل زیبایی، خوش‌اندازی یا خوش‌لباسی. من که متوجه منظور تو نمی‌شوم و نمی‌فهمم تو چطور این دو حالت جدا از هم را به هم ربط می‌دهی؟ همان‌طور که خودت گفתי به دست آوردن زیبایی، از راه‌های مصنوعی مثل جراحی‌های جورواجور و متعدد، استفاده از لوازم آرایش مختلف، رژیم‌های غذایی و ورزش‌های سخت، کار چندان مهمی نیست. اما در این مسابقه قرار است ما افرادی که بهترین روابط را با دیگران دارند و از هوش بالایی برخوردارند انتخاب کنیم»</p> <p>پری گفت: «معلومه برای هر دو این مسابقات ملاک‌هایی وجود دارد. یادم می‌آید که در یک مسابقه تلویزیونی دیدم که مسابقه‌ای برای زیباترین سگ‌ها برگزار کرده بودند، اگر چنین مسابقه‌ای برای گربه‌ها هم بود من هم دلم می‌خواست خپل، گربه خواهر کوچکم را در این مسابقه شرکت دهم. وقتی گربه‌ها یا سگ‌ها را به نمایش می‌گذارند؛ ملاک‌هایی وجود دارد که معنادار است مثلاً شکل ایستادن، شکل دم‌ها یا موهایشان و ...» (۱۲۷ و ۱۲۸)</p> | <p>«...» (۱۴۳)</p> |
|---|--------------------|

## روابط

|  |  |
|--|--|
| <p>اما با کمال تعجب این احساس را در خودش پیدا کرد که ای کاش ماهرخ در آنجا بود و با آن‌ها هم‌قدم و هم‌صحبت می‌شد (۱۰۳).</p> | <p>اما با کمال تعجب دید که به یاد مارک افتاده و آرزو می‌کند که از این حرف‌ها بگذرد و با او گفت‌وگویی بکند (۱۱۹).</p> |
|--|--|

|  |  |
|--|--|
| <p>اما نمی‌دانست که آیا او متوجه هست که لیزا چقدر از این خوشش آمده یا نه (۱۴۵).</p>                  | <p>اما نمی‌دانست که آیا او متوجه هست که لیزا چقدر از او خوشش آمده یا نه (۱۴۵).</p>   |
| <p>سپیده گفت: «تا، حالا بیا موضوع را عوض کنیم. نظرت راجع به والِت چیست؟ ازش خوشت می‌آید؟» (۱۴۴).</p> | <p>ساکی گفت: «نو، حالا بیا موضوع را عوض کنیم. نظرت راجع به والِت چیست؟ ازش خوشت می‌آید؟» (۱۵۹).</p>  |
| <p>* _</p>   | <p>* لیزا برای هیدر و آقای اسپنس دست تکان داد و گفت: خوشبخت خواهید بود و خندید. هیدر خنده‌ای کرد و گفت: تصور اینکه چطور می‌شود در آینده خوشبخت‌تر از الان بود سخت است.</p> <p>مارک و فران از همه بهتر پانتومیم بازی می‌کردند و همه پانتومیم آن‌ها را تحسین می‌کردند. برعکس آن دوتا، میلی بود که فقط بالا و پایین می‌پرید. بعد از هری خواست که با او برقصد، هری هم ناشیانه دست و پای تکان داد.</p> <p>لیزا نمی‌توانست به جمع آن‌ها ملحق بشود و وقتی از او خواستند که پانتومیم بازی کند، با خودش گفت: «من نمی‌توانم پانتومیم اجرا کنم» و فقط سرش را تکان داد. جمله‌ای که لیزا با خودش گفت از صدای موسیقی بیش‌تر توی سرش پیچید. یکدفعه، مارک جلو او چرخ‌خورد و به سراغش رفت و لیزا خودش را بین کسانی دید که داشتند نمایش پانتومیم اجرا می‌کردند. دست و پاچلفتی بودنش را فراموش کرد. همه چیز به نظر می‌آمد که راحت و طبیعی است؛ ضرباهنگ موسیقی با حرکاتش هماهنگ بود. یکباره فکری به خاطرش رسید: «من گفتم که باور داشتن به چیزی باعث می‌شود که آن چیز در واقع هم اتفاق بیفتد. اما فکر نکنم بتوانم این کار را انجام دهم، و این خیال در واقع هم اتفاق بیفتد!»</p> <p>لیزا از گوشه چشم هیدر را دید که با محبت دور آقای اسپنس می‌چرخد. بعد لیزا متوجه مارک شد، مارک به لیزا گفت: «این از آن غیرواقعی‌هاست، مگر نه؟»</p> <p>لیزا گفت: «نه، همه چیز واقعی است، همه چیز» (۱۹۲)</p> |

## فراموشی مؤلف

|   |  |
|---|--|
| وقتی بیتا، فرانک را دست انداخت، به ذهن فرانک رسید که طعنه‌ای به خواهر بیل بزند. اما جلو خودش را گرفت چون یادش آمد که او چند سال از او و بچه‌های هم‌سن و سالش کوچک‌تر است (۲۷).  | وقتی بیل، فرانک را دست انداخت، به زبان فرانک آمد که طعنه‌ای به خواهر بیل بزند. اما جلو خودش را گرفت چون یادش آمد که او چند سال از او و بچه‌های هم‌سن و سالش کوچک‌تر است (۱۱).<br>؟؟؟؟  |
| * آهای هری، می‌آیی با هم برویم نمایشگاه تمبر؟ (۳۵).<br>هری تقریباً داشت می‌گفت نه که یادش آمد کار خاصی ندارد و به‌علاوه دلش هم نمی‌خواهد دعوت تیمی را رد کند و دلش را بشکند، پس قبول کرد و راه افتاد                          | * آهای پری، به نمایشگاه تمبر رفته‌ای؟ (۱۹).<br>پری تقریباً داشت می‌گفت نه که یادش آمد کار خاصی ندارد و به‌علاوه دلش هم نمی‌خواهد دعوت شیما را رد کند و دلش را بشکند، پرسید: «کجاست»؟<br>؟؟؟؟   |
| * ماریا گفت: «آقای پنی‌پیکر»... می‌دونی اسم کوچکش چی بود؟ (۴۲)  | * مریم گفت: «خانم پروین پشایی»... می‌دونی اسم کوچکش چی بود؟ (۲۶)<br>؟؟؟؟   |
| * اگر دختری، پس چلا...؟ پس چلا...؟ چلا پس موهاش مثل نیوشیدی؟<br>لیزا گفت: «خب دخترها هم جین می‌پوشند، من فقط بعضی وقت‌ها دلم می‌خواهد دامن بپوشم»<br>کیو گفت: بگیش این گلبه هم مثل تو موهاش بلند است با اینکه دختل نیست (۵۷). | * اگر دختری، پس چلا...؟ پس چلا...؟ پس چلا...؟ چلا پس موهاش مثل نیوشیدی؟<br>لیلا گفت: «خب الان دخترها هم موهایشان را کوتاه می‌کنند»<br>سپهر گفت: بگیش... این گلبه هم مثل تو موهاش بلند است با اینکه دختل نیست (۴۱).<br>؟؟؟؟   |
| * ببینید، فرض کنید قرار است من فردا سرما بخورم، خب، این یعنی شرایط لازم برای سرما خوردن من در فردا، همین امروز مهیاست، درست است؟ (۷۳).<br>پس اگر یک دکتر مرا به دقت معاینه کند می‌تواند بگوید که من فردا سرما خواهم خورد...   | * ببینید، فرض کنیم ترمز کامیونی گهگاه به صورت کامل عمل نمی‌کند، اما فردای آن روز راننده کامیون با بی‌توجهی، تحت همین شرایط اقدام به مسافرت از مسیر جاده چالوس می‌کند. در سراسیمی‌های جاده چالوس ترمز کامیون کاملاً از کار می‌افتد، معلوم است اگر مانعی بر سر راه کامیون نباشد پس از چند دقیقه به ته دره خواهد افتاد، این یعنی زمینه سقوط کامیون از قبل فراهم شده بود، درست است؟ (۵۷).<br>پس اگر یک دکتر امروز مرا به دقت معاینه کند می‌تواند |



|  |   |
|--|---|
| بگوید که من فردا سرما خواهم خورد...<br>؟؟؟؟؟   |   |
| * سعید (۶۷). سام (۶۷)<br>؟؟؟؟؟   | * سام (۸۳)  |
| * گفتید که محبوب‌ترین‌ها و باهوش‌ترین‌ها؟<br>خانم پاکیزه‌جم خنده ریزی کرد و گفت: «نه ما شروع‌کننده<br>این کار نبودیم، این مسابقه از قبل هم برگزار می‌شده<br>است» (۱۲۵).<br>؟؟؟؟؟ | * گفتید که خوش‌تیپ‌ترین پسر و موفق‌ترین دختر؟<br>آقای پارتیج خنده ریزی کرد و گفت: «نه ما برای دخترها<br>مسابقه زیبایی برگزار می‌کنیم، نه برای پسرها» (۱۴۱). |
| بعد با التماس گفت: «ببینید آن مردها نباید با اسلحه و به<br>زور مهری را وادار می‌کردند که پول‌ها را به آن‌ها بدهد چون<br>این کار خلاف قانون است» (۱۳۴).<br>؟؟؟؟؟                  | بعد با آه و ناله گفت: «ببینید، ما نباید آن اسلحه را<br>برگردانیم، چون یک مدرک است» (۱۵۰).   |
| * کتابی (۱۴۱). تافته (۱۶۸)<br>؟؟؟؟؟  | * تانگ (۱۵۶). (۱۸۵)   |

تضاد

|   |  |
|---|--|
| * اگر دختری، پس چلا...؟ پس چلا...؟ پس چلا...؟ چلا پس موهات مثل<br>پسلاست؟<br>لیلا گفت: «خب الان دخترها هم موهایشان را کوتاه می‌کنند»<br>(۴۱)<br>* ساعت‌فروشی، که ساعت‌های مچی گران‌قیمتی در آن<br>می‌فروخت (۱۳۳)<br>* موهای حنایی رنگ، مانتویی به رنگ بنفش، شلوار جین (۲۶)  | * اگر دختری، پس چلا...؟ پس چلا...؟ چلا پس دامن نپوشیدی؟<br>لیزا گفت: «خب دخترها هم جین می‌پوشند، من فقط بعضی<br>وقت‌ها دلم می‌خواهد دامن بپوشم» (۵۷)<br>* مغازه اجناس جین (۱۴۹)<br>* موهای هویجی رنگ، ژاکتی به رنگ قرمز، شلوار طرح<br>اسکاتلندی (۴۲)                                       |
| * حرکات آکروباتیک شامپانزه‌ها (۹۶)<br>* صندلی‌ها را عقب کشیدند و چندتا از بچه‌ها شروع به حرکات<br>موزون و اجرای پانتومیم کردند (۱۷۴)<br>* در خواب دید که مادر بزرگش روی یک سنگ خوابیده است<br>بعد میمون‌ها آمدند دور سنگی که مادر بزرگ رویش خوابیده بود،<br>رقصیدند. لحظه‌ای بعد به جای مادر بزرگ، پدر بزرگ روی سنگ | * رقص گیبون‌ها (۱۱۳)<br>* صندلی‌ها را عقب کشیدند و چندتا از بچه‌ها شروع کردند به<br>شوخی و خنده (۱۹۱)<br>* توی خواب دید که مادر بزرگش روی یک توپ دارد حرکات<br>موزون انجام می‌دهد بعد میمون‌ها آمدند و آن‌ها هم شروع کردند<br>به پایکوبی و بعد آدم‌ها و میمون‌ها با هم پایکوبی کردند (۱۱۴) |

|  |  |
|--|--|
| به تنهایی ایستاده بود. میمون‌ها همچنان می‌رقصیدند (۹۸) |  |
|--|--|

## حذف و اضافه

|     |  |
|-----|--|
| * _ | * شیما گفت: در ساختمان پست، روبه‌روی مدرسه، به مناسبت روز جهانی پست (۱۹)   |
| * _ | * لیدا: «مگر فردا امتحان نداری؟»<br>امین: «چرا، ولی نتوانستم دعوت پویا را رد کنم، او خیلی اصرار کرد» (۲۱)  |
| —   | مری گفت: «لورا، برو بگو دارم می‌آیم» (۳۷)  |
| —   | لیدا: «چطور؟»<br>امین: «فکر می‌کند دین مهمی بر گردن من دارد و من وظیفه دارم آن را تلافی کنم» (۲۲)  |
| —   | سپیده گفت: کسی نیست راحت باش (۴۰)  |
| —   | ماهرخ پرسید: «یعنی من آدم دمدمی مزاجی هستم؟»<br>لیلا: «منظورم این است که گفته‌هایت با هم سازگار نیستند» (۶۹)   |
| —   | پری بعد از لحظه‌ای تأمل ادامه داد: «اما شاید بعضی چیزها هم روی خودمان تأثیر بگذارد و هم روی دیگران»<br>مثلاً چی؟<br>مثلاً تو عطری را دوست داشته باشی و در مهمانی از آن استفاده کنی ولی این عطر در دیگران حساسیت ایجاد کند (۸۷) |
| —   | پدر کتابی را که می‌خواند زمین گذاشت و گفت: «تو چطور از وجود چنین قانونی مطلع شدی؟»<br>این مطلب را در یکی از مجلات علمی مدرسه خوانده بودم (۱۰۴)   |
| —   | مادر برای آرامش دادن به او گفت: «دکترها گفته‌اند شاید تا یک ماه دیگر پدرت از حالت کما بیرون بیاید»   |
| —   | سپیده برای قوت قلب دادن به او گفت: «خوب، هنوز هم امید هست»<br>لیلا در جواب او گفت: «چه فرقی می‌کند؟ مثل این است که ما او را از دست داده‌ایم. کما یعنی یک زندگی گیاهی» (۱۲۱)  |
| —   | اما با مسابقه‌ای که قرار است در مدرسه برگزار شود، مخالف  |

|     |  |
|-----|--|
|     | نیستم (۱۲۹)  |
| * _ | * در کنار صندوق ایستاده است. مهری متوجه فرد مشکوک دیگری پشت در شیشه‌ای شد (۱۳۳)  |
| * _ | * برادر مهری که ترسیده بود با اشاره مهری سرش را پایین برد و پشت پیشخوان قایم شد (۱۳۳)  |
| _   | با برادرت مواظب مغازه باشید (۱۳۳)  |
| _   | و به این باور رسید که حتی اگر آن ماشین دیگر هم از راه نمی‌رسید، باز او می‌توانست از میدان پیروز به در آید (۱۴۰)  |
| * _ | <p>* لیزا برای هیدر و آقای اسپنس دست تکان داد و گفت: خوشبخت خواهید بود و خندیدید. هیدر خنده‌ای کرد و گفت: تصور اینکه چطور می‌شود در آینده خوشبخت‌تر از الان بود سخت است.</p> <p>مارک و فران از همه بهتر پانتومیم بازی می‌کردند و همه پانتومیم آن‌ها را تحسین می‌کردند. برعکس آن دوتا، میلی بود که فقط بالا و پایین می‌پرید. بعد از هری خواست که با او برقصد، هری هم ناشیانه دست و پای تکان داد.</p> <p>لیزا نمی‌توانست به جمع آن‌ها ملحق بشود و وقتی از او خواستند که پانتومیم بازی کند، با خودش گفت: «من نمی‌توانم پانتومیم اجرا کنم» و فقط سرش را تکان داد. جمله‌ای که لیزا با خودش گفت از صدای موسیقی بیش‌تر توی سرش پیچید. یکدفعه، مارک جلو او چرخ‌خورد و به سراغش رفت و لیزا خودش را بین کسانی دید که داشتند نمایش پانتومیم اجرا می‌کردند. دست و پاچلفتی بودنش را فراموش کرد. همه چیز به نظر می‌آمد که راحت و طبیعی است؛ ضرباهنگ موسیقی با حرکاتش هماهنگ بود. یکباره فکری به خاطرش رسید: «من گفتم که باور داشتن به چیزی باعث می‌شود که آن چیز در واقع هم اتفاق بیفتد. اما فکر نکنم بتوانم این کار را انجام دهم، و این خیال در واقع هم اتفاق بیفتد!»</p> <p>لیزا از گوشه چشم هیدر را دید که با محبت دور آقای اسپنس می‌چرخد. بعد لیزا متوجه مارک شد، مارک به لیزا گفت: «این از آن غیرواقعی‌هاست، مگر نه؟»</p> <p>لیزا گفت: «نه، همه چیز واقعی است، همه چیز» (۱۹۲)</p> |



## ۵- نتیجه‌گیری

در بحث از بومی‌سازی به طور کلی و بومی‌سازی فلسفه برای کودکان به طور خاص، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی رویکرد روشن و معینی را دنبال نمی‌کند. این مرکز باید به روشنی بیان کند در چه سطحی (موضوع، روش و نظریه) داعیه‌دار بومی‌سازی است؟ و رویکرد خود را در ارتباط با بومی‌سازی به صورت مشخص تعریف کند. براساس بررسی‌های صورت‌گرفته و بررسی کتاب لایلا به عنوان نمونه‌ای از کارهای بومی‌سازی فلسفه برای کودکان در ایران، می‌توان رویکرد گروه فبک نسبت به بومی‌سازی را رویکرد تهذیبی دانست. تغییرات این اثر بیش‌تر مربوط به تغییر بخشی از محتوای کتاب از جمله اسامی، زمان و مکان وقوع رخدادها است و با این تغییرات نمی‌توان ادعای تألیف و بومی‌سازی یک اثر را نمود. بومی‌سازی این کتاب، تا حد زیادی صوری است و نویسندگان بیش از اینکه بومی‌سازی را مدنظر قرار دهد به سانسور و حذف پرداخته است. این روش بومی‌سازی را می‌توان به کار خیاطی تشبیه کرد که لباس‌ها را رفو می‌کند و وصله می‌زند. از طرف دیگر، داستان‌هایی که برای برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان نوشته می‌شوند جنبه ادبی نیز دارند و پیامد و محصول بافت تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سرزمینی هستند که در آن تألیف شده‌اند. بنابراین بومی‌سازی‌هایی که در این زمینه و به این شیوه انجام می‌شوند کارگشا نخواهند بود. هرچند تغییر اسم‌ها و مکان، برای نزدیک کردن ذهن کودکان ایرانی به فضای داستان صورت می‌گیرد اما عملاً می‌توان گفت این نوع بومی‌سازی ضرورتی ندارد و فقط نوعی پیرایش متن است که در این پیرایش ممکن است محتوای اصلی داستان نیز تغییر کند و از مسیر منحرف شود و اثرگذاری لازم را نداشته باشد. این نکته کلیدی ما را به این نتیجه می‌رساند که تألیف محتوای بومی به جای بومی‌سازی آثار دیگر فرهنگ‌ها، در کنار بهره‌گیری از ترجمه آثار دیگران، بسیار منطقی‌تر خواهد بود. البته نباید فراموش کرد که باتوجه به میان‌ذهنی بودن تجربه‌های انسانی، تاثیرپذیری از دیگر آثار، چه به صورت خودآگاه و چه ناخودآگاه، امری معمول است و نمی‌توان اثری کاملاً یگانه و جدای از تجربه دیگران تألیف نمود. برای تولید محتوای متناسب با نهضت فلسفه برای/با کودکان، پیشنهاد می‌شود نویسندگان موضوع و ایده اصلی را از مبنای تئوریک پیشگامان این نهضت از جمله لیپمن، متیوز و دیگران بگیرند و دست به آفرینش داستان‌های تازه‌ای که برخاسته از مسائل و دغدغه‌های کودکان و نوجوانان ایرانی است، بزنند، داستان‌های ادبیات کهن سرزمینمان را با رویکرد فلسفه برای/با کودکان بازنویسی کنند و یا خود آن‌ها از بنیان طرحی نو درافکنند. البته ناگفته نماند کارهایی که براساس این پیشنهادها تولید می‌شود را نمی‌توان مصداق بومی‌سازی دانست، بلکه می‌توان این کارها را آفرینش محتوا برای فلسفه برای/با کودکان و نوجوانان در ایران به شمار آورد. محتوایی که برخاسته از فرهنگ و ادبیات اصیل ایران است. به نظر می‌رسد به جای رویکرد بومی‌سازی محتوای غیربومی برنامه فلسفه برای کودکان بهتر است رویکردی جایگزین شود که به دنبال تولید محتوای اصیل و متناسب با شرایط فرهنگی و





اجتماعی جامعه ایران است. این مساله، با توجه به توانمندی‌های نویسندگان و تصویرگران ادبیات کودک و نوجوان ایران، امکان‌پذیر است و تعامل میان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با آفرینندگان آثار ادبی می‌تواند به آفرینش آثار خوبی برای برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان بینجامد.

### **A study and Criticism of P4C Movement Domestication in Iran: The Case Study of *Leila, the Philosopher Child***

Hamideh Gorgi<sup>1</sup>

Amin Izadpanah<sup>2</sup>

This study aims to carefully analyze and criticize *Leila, the Philosopher Child*, published by the Institute for Humanities and cultural studies (IHCS), as a so-called example of P4C programs domestication in Iran. This study tries to find the answer to the following questions: 1) What is the definition of domestication in relation to P4C program according to the IHCS? 2) Which criteria of domestication have been exercised in the *Leila, the Philosopher Child*? 3) What are the weak and strong points of the domestication exercised in the book? The study was conducted in three consecutive stages. Qualitative inductive content analysis was done to find the answer to the first question, while deductive content analysis was applied to the case so as to find the answer to the second one. The third question was answered through contemplative content analysis. The approach to the analysis of the data collected in each stage has been descriptive-interpretive. Our findings reveal that IHCS has not provided any comprehensive definition of or approach to P4C program domestication in Iran. Secondly, the type of domestication exercised to the original text for the purpose of providing its Persian sister, *Leila*, has been kind of expurgatory. The changes identified in the book can be put in the following categories: names, poems, time, place, descriptions, translation, content, relationships, contrast, omission and addition, with the commonest and most frequent one to be changing proper names. It seems that, rather than domestication of a foreign book, what is more required and practical is production of original texts that meet and represent the cultural values of our nation. With so many skillful writers working in the field of children's and adult's literature, the IHCS can provide those interested in P4C with considerable materials for the program.

Keywords: Domestication. P4C and young adults. *Leila, the Philosopher Child*. *Liza*.

1 MA student of Philosophy of education, Shiraz University, Iran. [rahvar20@yahoo.com](mailto:rahvar20@yahoo.com)

2 Ph. D. candidate in philosophy of education, Shiraz University, Iran. [amin423@yahoo.com](mailto:amin423@yahoo.com)



## منابع

- اکبری، احمد؛ اکبری، ملیحه؛ اجلالی، زینب. (۱۳۹۳). «بررسی روش مناسب استفاده از برنامه فلسفه برای کودکان (p4c) در ایران». *کودک و فلسفه*، سال ۲، شماره ۲، صص ۷۱-۸۶.
- اکبری، احمد؛ خالق‌خواه، علی. (۱۳۹۲). «رویکردی بومی به فلسفه برای کودکان مبتنی بر نسخه‌های موجود». *کودک و فلسفه*، سال ۱، شماره ۲، صص ۴۹-۶۰.
- اکبری، احمد؛ مسعودی، جهانگیر. (۱۳۹۳). «فلسفه برای کودکان: رویکردهای تربیت دینی به آموزش تفکر». *مبانی تعلیم و تربیت*، سال ۴، شماره ۲، صص ۱۱۴-۱۳۳.
- باقری، شهلا. (۱۳۸۷). «علوم انسانی- اجتماعی از بحران تا بومی‌سازی: انتقادات و راهکارها». *روش‌شناسی علوم انسانی*، سال ۱۴، شماره ۵۴، صص ۴۷-۶۶.
- برزگر، ابراهیم. (۱۳۸۹). «گزاره‌های دینی و بومی‌سازی مبنایی در علوم انسانی و سیاسی». *پژوهش حقوق عمومی*، شماره ۲۹، صص ۸۱-۹۸.
- پارسانیا، حمید و همکاران. (۱۳۸۸). «بومی‌شناسی جامعه‌شناسی». *فصلنامه معرفت فرهنگی/اجتماعی*، سال ۱، شماره ۱، صص ۷-۱۶.
- پنج‌تنی، منیره. (۱۳۸۹). «فلسفه برای کودکان و تحول در نظام آموزش و پرورش؛ گفتگو با سعید ناجی». *اطلاعات حکمت و معرفت*، سال ۵، شماره ۳، صص ۴-۸.
- پنج‌تنی، منیره. (۱۳۹۳). «فلسفه برای کودکان در بوته نقد؛ گفتگو با سعید ناجی». *اطلاعات حکمت و معرفت*، سال ۹، شماره ۱۰، صص ..... .
- تقوی، مصطفی. (۱۳۹۱). «نقدی بر ملاحظاتی نقادانه درباره دو مفهوم علم دینی و علم بومی». *روش‌شناسی علوم انسانی*، سال ۱۸، شماره ۷۱، صص ۴۶-۶۸.
- خواجeh‌سروی، غلامرضا. (۱۳۸۹). «تجربه ایرانی رشته‌های میان‌رشته‌ای: سه دهه بومی‌سازی دانش سیاست». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، دوره ۳، شماره ۱، صص ۴۷-۸۱.
- قاسم‌پور دهقانی، علی؛ لیاقت‌دار، محمدجواد؛ جعفری، سیدابراهیم. (۱۳۹۰). «تحلیلی بر بومی‌سازی و بین‌المللی شدن برنامه درسی دانشگاه‌ها در عصر جهانی شدن». *فصلنامه تحقیقات فرهنگی*، دوره ۴، شماره ۴، صص ۱-۲۴.
- قرائی سلطان آبادی، احمد. (۱۳۹۴). «اسلامی‌سازی علوم، ضرورتی چالش‌برانگیز». *فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، سال ۱۹، شماره ۱، صص ۶-۲۲.
- کرمانی، رومینا. (۱۳۹۱). «لیزا و لیلا، تمایزها و شباهت‌ها». *کتاب ماه فلسفه*، شماره ۶۲، صص ۵۴-۵۷.
- کریمی، روح‌الله؛ فائزه، رودی (۱۳۹۴). انواع فکر در فبک و جریان‌های آن در ایران. [فایل صوتی]. بارگذاری در



- تاریخ (۱۳۹۴/۶/۲۱). دستیابی از سایت [www.radiogoftogoo.ir](http://www.radiogoftogoo.ir). تاریخ دستیابی [۱۳۹۴/۱۰/۱۶].
- کریمی، روح‌الله؛ فائزه، رودی (۱۳۹۴). چستی و تاریخچه فبک. [فایل صوتی]. بارگذاری در تاریخ (۱۳۹۴/۵/۱۱).
- دستیابی از سایت [www.radiogoftogoo.ir](http://www.radiogoftogoo.ir). تاریخ دستیابی [۱۳۹۴/۱۰/۱۶].
- کریمی، روح‌الله؛ فائزه، رودی (۱۳۹۴). محتوا و روش علمی فبک. [فایل صوتی]. بارگذاری در تاریخ (۱۳۹۴/۶/۱۴).
- دستیابی از سایت [www.radiogoftogoo.ir](http://www.radiogoftogoo.ir). تاریخ دستیابی [۱۳۹۴/۱۰/۱۶].
- لیپمن، متیو. (۱۳۹۲) *لیز/ کودکی در مدرسه*. مترجم حمیده بحرینی، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محمدی، علی؛ دنیوی، محسن؛ گودرزی، میثم. (۱۳۹۱) *مجموعه دیدارها و مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی*. قم: کتاب فردا.
- مختاری، مریم؛ کوپایی، محمد؛ جاویدی، فاطمه؛ صیفوری طغرالجردی، بتول. (۱۳۹۰). «امکان گفتمان بومی‌سازی یا اسلامی‌سازی در ساحت جهانی شدن دنیای امروز». *معرفت در دانشگاه اسلامی*، سال ۱۵، شماره ۴، صص ۲۶-۴۲.
- موسوی، فاطمه. (۱۳۹۱). «کودک فیلسوف، لیلا». *کتاب ماه فلسفه*، شماره ۶۲، صص ۵۳-۵۲.
- ناجی، سعید. (۱۳۹۲) *کودک فیلسوف*، لیلا. چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ناجی، سعید. (۱۳۹۳) *کندوکا و فلسفه برای کودکان و نوجوانان*. جلد ۱، چاپ ۳، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ناجی، سعید؛ مجیدحبیبی، لیلا (۱۳۹۴). داستان‌های حلقه کندوکا و فبک. [فایل صوتی]. بارگذاری در تاریخ (۱۳۹۴/۶/۲۸).
- دستیابی از سایت [www.radiogoftogoo.ir](http://www.radiogoftogoo.ir). تاریخ دستیابی [۱۳۹۴/۱۰/۱۶].
- ناجی، سعید؛ مهرنوش، هدایتی؛ روح‌الله، کریمی (۱۳۹۳). *دهمین نشست هم‌اندیشی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با موضوع «بومی‌سازی فلسفه برای کودکان»*. [فایل صوتی]. بارگذاری در تاریخ (۱۳۹۳/۹/۴).
- دستیابی از سایت [www.ihcs.ac.ir](http://www.ihcs.ac.ir). تاریخ دستیابی [۱۳۹۴/۱۰/۱۴].
- نوذری، محمود. (۱۳۹۱). «امکان اسلامی‌سازی و بومی‌سازی برنامه درسی رشته علوم تربیتی». *راهبرد فرهنگ*، شماره ۱۹، صص ۱۶۸-۱۴۰.
- هدایتی، مهرنوش. (۱۳۹۰). «بومی‌سازی رشته تحصیلی مشاوره و راهنمایی بر پایه ارزش‌های مذهبی، بن‌مایه‌های ادبی و رویکردهای علمی». *جامعه پژوهی فرهنگی*، سال ۲، شماره ۲، صص ۱۵۸-۱۳۵.
- Mayring, Philipp (2000). *Qualitative Inhaltsanalyse [28 Absätze]*. Forum Qualitative Sozialforschung /Forum: Qualitative Social Research, 1(2), Art. 20, <http://nbn-resolving.de/urn:nbn:de:0114-fqs0002204>.